

پول اوین

# آرامش در پرتو ایمان

۳۱ کلام معجزه گر برای کامیابی در زندگی

در ۳۱ روز با ۱۰ دقیقه مطالعه به آرامش برسید





## مقدمه

کلمات ما از قدرتی خلاقانه برخوردارند. هرگاه واژه ای بر زبان می آوریم، چه خوب و چه بد، به آنچه می گوییم جان می دهیم. بسیاری از مردم درباره خودشان، خانواده شان و آینده شان چیزهای منفی می گویند. حرف هایی مثل: «هرگز موفق نخواهم شد. این بیماری مرا از پا خواهد انداخت. اوضاع کار آنقدر خراب است که گمان نمی کنم از پشش برآیم. فصل آنفلوآنزا دارد می آید، به احتمال زیاد مریض خواهم شد.»

این افراد نمی فهمند که دارند آینده شان را پیشگویی می کنند. در کتاب آسمانی آمده است: «ما میوه کلمات خود را می خوریم.» این جمله بدان معنی است که ما آنچه را می گوییم، به دست می آوریم.

نکته کلیدی این است: شما باید کلماتتان را همان مسیری بفرستید که دوست دارید زندگیتان در آن مسیر پیش رود. نمی توانید از شکست حرف بزنید و انتظار



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

پیروزی داشته باشید. نمی توان از کمبودها حرف زد و انتظار وفور داشت. شما همان چیزی را می آفرینید که می گوئید. اگر می خواهید بدانید که پنج سال دیگر در چه حال خواهید بود، به آنچه درباره خودتان می گوئید، گوش کنید. ما با کلماتمان هم می توانیم به آینده مان برکت ببخشیم و هم آن را نفرین کنیم. به همین دلیل است که هرگز نباید بگوییم: «من پدر یا مادر خوبی نیستم. من جذاب نیستم. من زشتم. هیچ کاری را درست نمی توانم انجام بدهم. احتمالاً از کار برکنار خواهم شد.»

اصلاً این حرف ها را به زبان نیاورد! شاید این افکار به ذهنتان خطور کند، اما مرتکب این اشتباه نشوید که آن ها را بازگو کنید. درست در همان لحظه ای که فکرتان را بیان می کنید اجازه می دهید که ریشه بدواند. بسیار پیش آمده که فکری منفی از ذهنم گذشته و نزدیک بوده آن را بر زبان بیاورم اما جلوی خودم را گرفته ام و فکر کرده ام: «نه! باید دهانم را ببندم. من درباره شکست با آینده ام صحبت نمی کنم. من درباره شکست با زندگی ام صحبت نمی کنم. برعکس، من درباره خوبی ها با زندگی ام حرف می زنم.» اعلام خواهم کرد: «من متبرک شده ام!» من قوی ام. من سالمم. امسال سال فوق العاده ای است!» وقتی این کار را انجام می دهید، در واقع دارید آینده تان را



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

متبرک می کنید.

من این کتاب را نوشته ام تا شما بتوانید به مدت یک ماه هر روز آینده تان را متبرک سازید. آرزوی من این است که هر روز فقط برای یک لحظه هم که شده آینده تان را با نوشته های مثبت، الهام بخش و دلگرم کننده این کتاب متبرک کنید. اگر هر روز یک بخش و یک داستان از این کتاب را بخوانید، ایمان دارم که خودتان را در مسیر دریافت برکات الهی قرار خواهید داد. وقتی که داشتیم مرکز همایش کمپاک در هیوستون را برای تبدیل آن به کلیسای جدید لیک وود بازسازی می کردیم، مهندسان معمار گفتند که برخلاف تخمین های اولیه ما، این پروژه میلیون ها دلار خرج روی دستمان خواهد گذاشت. من از ارقامی که به ما ارائه دادند شوکه شدم. بعد از اینکه به خودم آمدم، اندیشیدم: «غیر ممکن است. امکان ندارد بتوانم چنین پولی فراهم کنم. این کار نشدنی است.»

افکار در سرم می چرخید اما می دانستم که بهتر است آنها را بر زبان نیاورم. نگرش من این بود: «اگر قرار است چیزی را برای آینده ام پیش بینی کنم، بهتر است چیز خوبی باشد. آنچه را احساس می کنم بر زبان نمی آورم. نمی گویم این اتفاق در



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

جهان واقعی چگونه به نظر می رسد. نه، من آن چیزی را می گویم که خدا درباره ام می گوید.»

آنچه اعلام کردم، این بود: «خداوند همه نیازهای ما را برطرف و خواسته های ما را محقق می سازد. گرچه ممکن است خواسته ما محال به نظر برسد، اما می دانم برای خداوند غیر ممکن وجود ندارد. وقتی که پروردگار دری روبرویمان قرار می دهد، کلید آن را هم به ما می دهد.»

به پیروزی ایمان داشتم و دیدیم که آرزویمان دارد آرام آرام تحقق می یابد. در امثال سلیمان کتاب مقدس آمده است: «موت و حیات در ید قدرت زبان است.» شما درباره آینده تان چه می گوید؟ درباره مسائل مالیاتان چه می گوید؟ مطمئن باشید کلماتمان در همان جهتی حرکت می کنند که دوست دارید زندگیتان به آن جهت برود. اگر طرفدار بازی بیسبال باشید، به احتمال زیاد خوسه لیما را می شناسید. او در خلال سال های ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۹، ستاره پرتاب توپ در تیم هیوستون آستروس بود. لیما در یک فصل، بیست و یک بازی را برد و به عنوان یکی از بهترین پرتاب کنندگان توپ در لیگ شناخته شد. اما اتفاق جالبی افتاد. وقتی که تیم آستروس از زمین بازی



آستروودوم به زمین بازی جدیدی در مرکز شهر نقل مکان کرد، حفاظ قسمت چپ زمین، نسبت به ورزشگاه آستروودوم، به میانه زمین بازی نزدیکتر بود. این نزدیکی به نفع ضربه زنندگان به توپ بود اما کار را برای پرتاب کنندگان توپ مشکل می کرد.

اولین باری که خوسه لیما به زمین بازی جدید رفت، روی محل خاکی پرتاب توپ ایستاد. وقتی که به زمین دست چپ نگاه کرد و دید که حفاظ ها چقدر نزدیکند، اولین حرفی که از دهانش خارج شد این بود: «هرگز نمی توانم توپی را در اینجا پرتاب کنم. حفاظ زیادی به من نزدیکند.»

آیا می دانستید که او از جایگاه بیست و یک بار برنده بودن به جایگاه شانزده بار بازنده بودن سقوط کرد؟ این ماجرا یکی از بزرگترین شکست ها در تاریخ تیم آستروس بود. چه اتفاقی افتاد؟ خوسه لیما آینده اش را پیشگویی کرد. آن افکار منفی به ذهنش هجوم آوردند و او به جای اینکه جلوی آنها را بگیرد اشتباه بزرگی کرد و افکارش را به زبان آورد. وقتی کلمات از دهانتان خارج می شوند به آینده تان جان می بخشید. در امثال سلیمان آمده: «و از سخنان دهان خود در دام افتاده، و از سخنان دهانت گرفتار شده باشی.»





## کتاب آرامش در پرتو ایمان

وقتی پسر بچه بودم مردی در شهرمان زندگی می کرد که رئیس شرکتی بود که مسئولیت مراقبت از زمین های کلیسا را بر عهده داشت. او بسیار مؤدب، مهربان و صمیمی بود. با وجود این، نگاهی بسیار منفی داشت. هر بار که با او صحبت می کردم، می گفت که چقدر زندگی سخت و اوضاع کار را کد است، و اینکه چطور تجهیزات شرکت او رو به فرسایشند. او در خانه هم مشکلاتی داشت. یکی از فرزندان بسیار خودسر بود و بی وقفه به خودسری هایش ادامه می داد. من این مرد را دو بار در هفته و تقریباً به مدت ده سال می دیدم. اصلاً نمی توانم زمانی را به خاطر بیاورم که از او اخبار منفی نشنیده باشم. قصد بی حرمتی به شرایط او را ندارم اما نکته این جاست که وی شکست خود را پیشگویی کرده بود. او آینده اش را نفرین می کرد و فهمید ناخواسته اسیر کلماتی شده که از دهانش خارج می شدند.

متأسفانه، وقتی حدوداً پنجاه و پنج ساله بود به شدت مریض شد. دو سه سال پس از آن را هم در رفت و آمدهای مکرر به بیمارستان گذراند. و سرانجام با مرگی تلخ و در تنهایی از دنیا رفت. این فکر مدام به ذهنم خطور می کند که او در تمام عمرش این پایان تلخ را برای خودش پیش بینی کرده بود، چرا که همیشه در حرف هایش



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

تأکید می کرد که به سن بازنشستگی نخواهد رسید. او همان چیزی را به دست آورد که خود فراخوانده بود.

شاید شما الآن در برهه سختی از زندگیتان قرار گرفته باشید، اما اجازه دهید شما را به چالش بکشم. از کلمات نه برای توصیف موقعیتتان، بلکه برای تغییر آن استفاده کنید. از این کتاب به عنوان راهنمایی روزانه در جهت اعلام پیروزی تان استفاده کنید. سلامتی را اعلام کنید. خوبی را اعلام کنید. فراوانی را اعلام کنید.

با آنچه می گوئید به سرنوشت خود جان می بخشید. در طول روز باید بگوییم: «من در پناه لطف خدا هستم. من با توسل به پیامبران الهی از عهده هر کاری برمی آیم. من متبرک شده ام. من قوی ام. من سالمم.» اگر این کار را بکنید همه زندگیتان متبرک می شود. شما با کلامتان خوبی ها را پیشاپیش به آینده تان می فرستاد. اگر یک روز صبح از خواب بیدار شدید و دیدید احساس خوبی ندارید، هرگز نگویید: «امروز روز مزخرفی خواهد بود. اصلاً دلم نمی خواهد سر کار بروم. از سر و کله زدن با این بچه ها خسته شده ام.» برعکس، بلند شوید و بگویید: «امروز قرار است روزی عالی باشد. خیلی درباره آینده ام هیجان زده ام. قرار است اتفاق خوبی برایم بیفتد.»





## کتاب آرامش در پرتو ایمان

باید کلماتمان را در همان مسیری بیان کنید که دوست دارید زندگیتان در آن مسیر به پیش رود. شاید در مقطعی ناامید و مأیوس شده باشید، شاید در رابطه ای شکست خورده باشید، شاید آن ترفیع شغلی ای را که انتظارش را داشتید دریافت نکرده اید، اما به جای اینکه شکایت کنید و بگویید «خب، اصلا باید می دانستم که هیچ اتفاق خوبی برای من نمی افتاد. این هم از شانس من است»، باید بگویید: «خدا گر ز حکمت ببندد دری، ز رحمت گشاید در دیگری! خداوند از آنچه باعث آزار من است، فایده ای به من می رساند. من دست خالی از این ماجرا بیرون نمی روم بلکه بهتر از آنچه بودم می شوم.»

نگاهی پیروزمندانه داشته باشید.

این همان چیزی است که آموخته ام. شما به آنچه خودتان درباره خودتان می گوید، بیشتر از آنچه دیگران درباره تان می گویند، باور دارید. برای همین است که پیوسته بگوییم: «من متبرک شده ام. من سالمم. من قوی ام. من ارزشمندم. من بااستعدادم و آینده روشنی دارم.» این کلمات از دهانتان خارج می شوند و مستقیم وارد گوش هایتان می شوند. با گذشت زمان، آنها همان تاثیر را در درون تان خواهند



گذاشت.

مطلبی درباره یک پزشک اروپایی خواندم که در میان بیمارانش، تعدادی مریض بسیار بدحال داشت. بیمارانی که تحت روش های معمول درمانی قرار گرفته بودند اما در وضعیت سلامتی شان بهبودی حاصل نشده بود. تا اینکه آقای دکتر نسخه ای بسیار غیر معمول برای شان تجویز کرد. او آنها را مجبور می کرد سه یا چهار بار در ساعت بگویند: «هر روز و به هر شکل ممکن، حالم بهتر و بهتر می شود.»

طی چند ماه آینده، آقای دکتر به نتایج چشمگیری دست یافت. بسیاری از بیمارانی که با شیوه های معمول درمانی نتیجه ای نگرفته بودند، به ناگاه احساس بهبود یافتن کردند.

چه اتفاقی افتاد؟ وقتی آنها صدای خودشان را می شنیدند که «حالم دارد بهتر می شود، دارم بهبود می یابم و سلامتی ام دارد برمی گردد»، این کلمات باعث می شد تصویری تازه در درونشان نقش ببندد. بیماران خیلی زود سعی کردند خودشان را سالم، قوی و عاری از هرگونه مشکلی ببینند. به محض اینکه تصویری را در درونشان ثبت کنید، خداوند آن را در بیرون محقق می سازد. وقتی اجازه ندهید کلمات منفی



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

از دهانتان خارج شوند و کلماتی سرشار از ایمان و پیروزی را به سوی آینده بفرستید، خواهید دید که چگونه زندگیتان وارد مرحله ای کاملاً جدید می شود.

آدم هایی را می شناسم که همیشه خسته و شاکی اند و پیوسته می گویند:  
«خیلی خسته ام. هیچ رمقی برایم باقی نمانده است.»

وقتی این افراد برای مدتی طولانی درباره چنین موضوعی حرف می زنند، موضوع به واقعیت تبدیل می شود. هیچ می دانستید هر قدر بیشتر درباره چیزی صحبت کنیم، بیشتر آن را به درون وجودمان هدایت می کنیم؟ انگار که به او غذا می دهیم. اگر صبح که از خواب بیدار می شوید بی درنگ از احساسات حرف بزنید، اینکه چقدر خسته اید و نمی تواند از پس کارها برآید، در واقع خودتان را شکست می دهید. شما با دست خود برای خودتان چاه می کنید.

درباره مشکل حرف نزنید، بلکه از راه حل صحبت کنید.

در کتاب مقدس آمده است: «بگذارید که آدم ضعیف بگوید: من قوی ام.» توجه کنید که در این آیه گفته نمی شود: «به آدم ضعیف اجازه دهید درباره ضعف هایش صحبت کند. بگذارید او پنج نفر از دوستانش را جمع کند و درباره نقاط ضعفشان با



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

هم صحبت کنند.» برعکس، در کتاب مقدس با تأکید آمده است: «بگذارید آدم ضعیف دقیقاً متضاد آنچه را احساس می کنید بگوید.»

به عبارت دیگر، درباره آنچه هستید صحبت نکنید، درباره آنچه می خواهید باشید حرف بزنید. وقتی صبح از خواب برمی خیزید و احساس خستگی و بی حالی می کنید، به جای آنکه بیشتر از همیشه گله و شکایت کنید، باید بگویید: «من به لطف نیروی الهی، قوی ام. من پر از انرژی ام. توان من تجدید شده. امروز روزی عالی خواهد بود.»

اگر این کار را انجام دهید، نه تنها احساساتان بلکه نگرشتان هم تغییر خواهد کرد. دیگر با ذهنیتی ضعیف، شکست خورده و دربند از خانه خارج نخواهید شد. بلکه با نگرشی پیروزمندانه، گام های بلند، لبخندی بر چهره و شانه های صاف بیرون خواهید رفت. این کلمات به راستی می توانند روحیه تان را بالا ببرند و باعث شوند خودتان و شرایط تان را از دریچه ای تازه ببینید.

شما انسانی منحصربه فردید. شاهکارید. گنجینه ای ارزشمندید. وقتی صبح از خواب بیدار می شوید، به جای لباس پوشیدن، در آینه نگاه کنید و به جای اینکه



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

بگویید: «آه! ببین چقدر پیر شده ام. این موهای خاکستری را نگاه کن. این چروک ها را ببین»، لبخند بزنید و بگویید: «صبح به خیر ای زیبارو! صبح به خیر ای خوش قیافه! صبح به خیر که متبرکی، سعادتمندی، موفقی، نیرومندی، بااستعدادی، خلاق، اعتماد به نفس داری، قوی هستی، ایمن هستی، منظمی، تمرکز داری و فرزند دلبد پروردگار بی همتایی!» این کلمات را به درون وجودتان بفرستید. درباره آینده تان با ایمان کامل حرف بزنید!



## روز اول

.....

من ایمان دارم که برکات بی نظیر خداوند در زندگی ام جاری آمد. من انفجاری از خوبی های خداوند را خواهم دید که به ناگاه زیاد و زیادتر خواهند شد. من عظمت بی حد و حصر لطف خداوند را تجربه خواهم کرد و همین تجربه مرا به جایگاهی بالاتر از آنچه آرزویش را داشتم ارتقا می دهد. برکات انفجاری سر راه من قرار خواهند گرفت. این باور من است.

.....



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

یکی از دوستانم می خواست وارد دانشگاه بزرگی شود، اما برای پرداخت شهریه آن به بورس تحصیلی نیاز داشت. او ماه ها قبل از شروع سال تحصیلی درخواست خود را برای دریافت این کمک هزینه ارائه داده بود. با اینکه نمره هایش آنقدر خوب بودند که می توانست به راحتی وارد آن دانشگاه شود، اما به او خبر دادند که از اعطای بورس تحصیلی به وی معذورند. برای همین، دوستم به جای ورود به آن دانشگاه، در یک دانشگاه دوساله ثبت نام کرد.

به نظر می رسید که رؤیای رفتن به آن دانشگاه بزرگ برایش رنگ باخته و این شرایط تغییر ناپذیر است. همه شواهد دال بر این بود که رفتن به آن دانشگاه غیر ممکن است، اما تنها چند هفته قبل از شروع کلاسهای دانشگاه از دفتر بورس تحصیلی دانشگاه با او تماس گرفتند و گفتند که شرایط اعطای یک بورس تحصیلی خاص به او فراهم شده است. آنها به دوستم پیشنهاد کردند به جای یک کمک هزینه تحصیلی دوساله، یک بورسیه کامل چهار ساله دریافت کند؛ که برکتی انفجاری بود.

ممکن است گمان کنید اوضاع فعلیتان همیشگی است. مدت هاست که در این اوضاع به سر می برید. همه شواهد حاکی از آن است که خروج از این اوضاع غیر





ممکن است. اما خداوند امروز به شما می گوید: «باید آماده شوی. وضع فعلی ات دائمی نیست. من برکات انفجاری را سر راهت قرار می دهم. من بیش از آنچه حقت است به تو پاداش عطا خواهم کرد. من بیش از درآمد عادی ات به کارت برکت خواهم بخشید. من به صورت کاملاً ناگهانی اوضاع زندگی ات را عوض خواهم کرد.»

معنی واقعی کلمه «انفجار» اینجا نمود می یابد. انفجار یعنی «افزایش ناگهانی و وسیع». این همان چیزی است که خداوند برای هر کدام از ما می خواهد. ناگهان بدون اینکه انتظارش را داشته باشی از راه می رسد. اتفاقی که عادی و کوچک نیست. پیش پا افتاده نیست. افزایشی وسیع است! به این معنی که آنقدر شگفت انگیز است که درمی یابید جز دست خداوند هیچ دست دیگری نمی تواند این تغییر را ایجاد کند. این درست همان اتفاقی است که برای آقای پیش آمد. وی چندی پیش به کلیسای محل اقامتش رفت و مبلغ زیادی را به منظور کمک به دولت اهدا کرد. این مبلغ یک دهم دارایی آن زمانش بود. در واقع از یکی از اقوامی که هرگز همدیگر را ندیده بودند، ارث زیادی به او رسیده بود. این مرد حتی نمی دانست با آن مرحوم فامیل است. این ارثیه همانند هدیه ای بود که زندگی مرد و خانواده اش را وارد مرحله



کاملاً جدیدی کرد. حالا نه تنها می توانست تمام اقساط خانه اش را یکجا بپردازد، بلکه می توانست اقساط خانه های چندین نفر دیگر را نیز پرداخت کند.

من شما را نمی شناسم. اما باور دارم که بسیاری از افراد، چنین اقوام دور و ناشناخته ای دارند. من به برکات انفجاری ایمان دارم. یکی از قدیسین در کتاب مقدس می گوید: «ما عظمت نامحدود، غیرقابل شمارش و فراوان لطف خداوند را می بینیم.» و این لطف را به صورتی خواهیم دید که هرگز در گذشته تجربه نکرده بودیم.

.....

من به برکات انفجاری ایمان دارم.

.....

شاید به نظر برسد که نمی توانید در جهان واقعی به آرزوهایتان جامه عمل بپوشانید. احتمالاً حساب و کتاب کرده اید و دیده اید که هرگز نمی توانید از زیر بار بدهی هایتان بیرون بیایید. همه ارقام را بارها محاسبه کرده اید. اما خدا می گوید: «تو هنوز برکات انفجاری مرا ندیده ای. من برکاتی دارم که سال های آینده تو را فرا می گیرد. برکات فزاینده من فراتر از محاسبات معمول تو خواهد بود.»



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

آموخته ام که خداوند همیشه ما را با روش های معمولی پاداش نمی دهد. مواقعی وجود دارد که او کم کم نعمت هایش را به ما عطا می کند. باید روزهایمان را با ایمان کامل بگذرانیم. اما وقتی با یکی از این برکات انفجاری مواجه شویم، به جای اینکه از مرحله ۷ به ۸ و بعد به ۹ برویم، خداوند ما را از ۷ به ۸ و بعد ناگهان به ۶۳ و ۴۶ می برد. این همان افزایش وسیع است!

<https://metafn.ir>



## روز دوم

.....

من ایمان دارم که وفاداری خداوند را تجربه خواهم کرد. اصلاً نگران نخواهم بود. هیچ شکی نخواهم داشت. به او توکل خواهم کرد و می دانم که مأیوسم نخواهد کرد. من به وعده ای که خداوند در قلبم نهاده، جان خواهم بخشید. همان چیزی خواهم شد که خداوند مرا به خاطر آن آفریده است. این باور من است.

.....



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

هر کدام از ما در قلبمان آرزوها و اهدافی داریم؛ وعده هایی که مصریم تحقق یابند. شاید باور داشته باشید که فرزندی وارد زندگیتان می شود، یا سلامتیتان را دوباره به دست می آورید، یا به زودی در سازمانی دولتی استخدام می شوید. در اعماق وجودتان می دانید که خداوند با روح شما از آن وعده سخن گفته است. او مسئول زایش چنین باوری در درون شماست. اما بیشتر اوقات، تحقق وعده الهی زمانبر است و ما نومیادی های متعددی را پشت سر می گذاریم و، به همین دلیل، منفی نگر می شویم و دائم فکر می کنیم که وعده الهی محقق نخواهد شد.

دلیل اینکه خیلی از مردم به تحقق وعده های الهی باور ندارند این است که دلزده می شوند و خیلی زود دست از تلاش برمی دارند.

.....

اینکه شما اتفاقی را نمی بینید به این معنا نیست که خداوند کاری نمی کند.

.....

اما اینکه شما اتفاقی را نمی بینید به این معنا نیست که خداوند کاری نمی کند. زمانبر بودن تحقق امری، به این معنا نیست که خداوند ما را از یاد برده است. ذهنتان



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

می گوید: تمام شد، اما احساساتتان می گوید: به هیچ وجه تمام نشده است. آری، شرایط غیر ممکن به نظر می رسد اما این بدان معنا نیست که پروردگار آنچه را گفته محقق نخواهد ساخت.

خداوند به آنچه می گوید وفادار است. تمام وعده هایش «آری» و «آمین» هستند. به این معنا که اگر شما آنچه را بر عهده تان است به خوبی انجام دهید، و با اینکه تحقق وعده غیر ممکن به نظر می رسد به کارتان ایمان داشته باشید و به فکر و احساساتتان و همچنین مردم اجازه ندهید که با القائاتشان شما را از راهی که هستید منحرف سازند، آنگاه خواهید دید که چگونه وعده های الهی در فصل و وقت مناسب محقق خواهند شد. ممکن است تحقق وعده به آن صورتی که شما انتظارش را دارید و طبق زمانبندی شما صورت نگیرد، اما خداوند، خدایی وفادار به عهد است. وعده محقق خواهد شد.

پروردگار شما را سرخورده نخواهد کرد. آنچنان که در کتاب مقدس می فرماید:

«من هرگز شما را مأیوس و بی یار و یاور رها نمی کنم. پس با اطمینان می توانیم

بگوییم: «خداوند یاور من است.» هیچ ترسی به خود راه نخواهم داد. چه کسی جز



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

خداوند می تواند یاری رسان من باشد؟»

باید بگذارید این تفکر تا اعماق وجودتان نفوذ کند. خداوند می فرماید: «من

تو را مأیوس نخواهم کرد. همه چیز درست خواهد شد. زمام همه امور در دست من

است. من می دانم که گزارش های پزشکی چه می گویند، می دانم که شرایط اقتصادی

چگونه به نظر می رسد، کسانی را که با تو دشمنی می کنند می بینم. می دانم که چقدر

آرزوهایت بزرگند، پس به حرفم خوب گوش کن؛ من تو را مأیوس نخواهم کرد. نخواهم

گذاشت سرخورده شوی. اجازه نخواهم داد آن مشکل بر تو غلبه کند. کاری خواهم

کرد که تو پیروز میدان باشی.»

اگر ما پیوسته به خداوند توکل کنیم، او هم با ما سخن خواهد گفت. او همیشه

راهی جلوی پای ما قرار خواهد داد، گرچه ممکن است شرایط طوری به نظر برسد که

انگار هیچ راهی وجود ندارد. او به شما برای هر نبردی قدرت، برای هر تصمیم گیری ای

خردمندی و برای هر درکی آرامش خواهد بخشید. خداوند از شما در برابر اشتباهات

و خطاها حمایت می کند. وقتی در شرایطی ناعادلانه قرار می گیرید، او پاداش شما را

خواهد داد. او وعده داده که نه تنها آرزوهایتان، بلکه حتی تمایلات پنهان قلبتان را نیز





## کتاب آرامش در پرتو ایمان

برآورده خواهد ساخت. جسارت این را داشته باشید که به خداوند توکل کنید و همه چیز را به او بسپارید. به همان جای امن باز گردید. دست از نگرانی، اضطراب و این که آیا خواسته تان محقق می شود یا نه، بردارید. خداوند شما را کف دستانش نگاه داشته است. او هرگز در تحقق وعده هایش ناکام نشده و خوشبختانه هرگز هم ناکام نخواهد شد.

<https://metafn.ir>



## روز سوم

.....

من ایمان دارم که دارای آن احساس خوبی هستم که برای امروز لازم دارم. من سرشار از قدرت، توان و هدفمندی هستم. روبرو شدن با هیچ موضوعی برایم تحمل ناپذیر نخواهد بود. بر هر مانعی پیروزمندانه غلبه خواهم کرد. هر چالشی را تا آخرین مرحله ادامه می دهم و بسیار بهتر از آنچه در گذشته ها بودم، از پس هر مشکلی برخوامم آمد. این باور من است.

.....



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

وقتی قوم بنی اسرائیل در حال عبور از بیابان به سمت ارض موعود بود، خداوند هر روز صبح برایشان مائده های آسمانی به زمین می فرستاد تا بخورند. اما به طور خاص راهنماییشان می کرد تا فقط به اندازه نیاز آن وعده غذا بردارند. در حقیقت، اگر بیشتر از حد تعیین شده غذا برمی داشتند، آن غذا از بین می رفت و فاسد می شد. خداوند درهای رحمتش را به یکباره فقط در یک ماه و یک سال بر ما باز نمی کند، بلکه در هر بیست و چهار ساعت شبانه روز مخزنی تازه از برکت، لطف، حکمت و بخشایشش را بر ما ارزانی می دارد.

.....

در هر بیست و چهار ساعت شبانه روز مخزنی تازه از  
برکت، لطف، حکمت و بخشایشش را بر ما ارزانی می دارد.

.....

چگونه دوران رکود اقتصادی را پشت سر خواهید گذاشت؟ قدم به قدم.

چگونه کودکی در دسرساز را تربیت می کنید؟ قدم به قدم.

از خانم «کوری تن بوم» در این باره مطلب بسیار جالبی شنیدم. او و خانواده



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

هلندی اش در طول جنگ جهانی دوم یهودی ها را از چشم سربازان نازی پنهان می کردند و اینگونه جان بسیاری از آن را نجات می دادند. اما او ناگهان دستگیر و به زندان افکنده شد و در بازداشتگاه های اسرای جنگی همه جور قساوت و بی رحمی را از نزدیک دید. حتی شاهد مرگ پدر و خواهرش بود. تا اینکه در خلال یک سلسله ماجراهای غیر منتظره به طور اتفاقی آزاد شد و زندگی اش نجات یافت. با وجود اینکه شاهد تمام آن کشتارهای احمقانه بود، اما هرگز به انسانی تلخ اندیش تبدیل نشد. کوری حتی آن مردی که اعضای خانواده اش را کشته بود بخشید.

شخصی از کوری پرسید که چگونه توانسته چنین روزهای وحشتناکی را پشت سر بگذارد چنین اعمال وحشتناک برخاسته از نفرت را ببیند و کماکان عاشق، مهربان و بخشنده بماند. کوری با تعریف کردن داستانی به این سؤال پاسخ داد. او گفت که وقتی دختر بچه ای بیش نبود پدرش او را با قطار در سراسر اروپا به سفر می برد. پدر همیشه چند هفته زودتر بلیت ها را می خرید اما هرگز تا لحظه سوار شدن به قطار بلیت کوری را به دستش نمی داد. از آنجا که کوری دختر بچه ای بیش نبود، مسلماً پدر می ترسید که اگر بلیت را به دخترش بدهد او آن را گم کند یا در خانه جا بگذارد. اما به



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

محض اینکه پدر چراغ های قطار را می دید که دارد وارد ایستگاه می شود، بلیت کوری را به دستش می داد و آنگاه با هم سوار قطار می شدند.

کوری در پاسخ به کسی که از او پرسیده بود چگونه می تواند آنقدر بخشنده باشد، گفت: «دلیل اینکه توانستم کسی را که خانواده ام را کشته بود ببخشم و، با این حال، از تلخی و نفرت پر نشوم، این است که درست مثل پدر و بلیت های قطارمان، خداوند آن توفیقی را که نیاز داریم تا لحظه سوار شدن به ما نمی دهد. اگر قرار بود شما هم همان شرایطی را پشت سر بگذارید که من از سر گذراندم، به شما اطمینان می دهم که توفیق الهی در آن لحظات به یاریتان می آمد تا از وادی های تاریک بگذرید و کماکان سرتان را بالا بگیرید و قلبتان از عشق آکنده باشد.»

شاید شما هم الآن نمی فهمید که چگونه باید از پس مشکلات برآیید، چگونه آرزوهایتان را برآورده سازید، یا کسی را که شما را آزرده ببخشید؛ اما بدانید که هر وقت در چنین موقعیتی قرار بگیرید، خداوند بلیتتان را به دستتان خواهد داد. او این بلیت را دو هزار سال پیش در ملکوت خریده است. پس وقتی که از راه های تاریک می گذرید، یا در فصل کاری سختی قرار می گیرید، یا بیمار می شوید، اصلاً نگران نباشید.



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

خداوند بلیت را به دستتان خواهد داد. او به شما توفیق، قدرت، لطف و گذشت می  
بخشد تا همان کاری را بکنید که باید انجام دهید.

<https://metafn.ir>



## روز چهارم

.....

من ایمان دارم که برای تحقق بخشیدن به آنچه خداوند در قلبم نهاده، اصلاً دیر نیست. من پنجره اقبال را نبسته‌ام. خداوند لحظات لطف و رحمتش را در آینده‌ام قرار داده است. او الآن دارد مرا آماده می‌کند، چرا که می‌خواهد توفیق ویژه‌ای را به من عطا کند تا به کمک آن بتوانم به آرزویم جامه عمل بپوشانم. این زمان از آن من است. این لحظه مال من است. لحظه‌ای که همین امروز آن را دریافت می‌کنم! این باور من است.

.....



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

ما بسیاری اوقات از انجام دادن آنچه خداوند از ما می خواهد طفره می رویم. خداوند در اعماق وجودتان با شما کلنجار می رود تا بتوانید خطایی را ببخشید، تناسب اندامتان را به دست آورید، نگرش بهتری پیدا کنید یا زمان بیشتری را با خانواده تان بگذرانید. یا شاید شما آرزو یا هدفی دارید که می دانید باید آن را تعقیب کنید، مثل شروع یک حرفه جدید، نوشتن یک کتاب، پیوستن به گروه همسرایان یا آموختن نوعی سرگرمی جدید.

می دانیم که خداوند این هدف را در درونمان نهاده است اما خیلی اوقات بهانه هایی می تراشیم که ما را عقب می رانند. بهانه های ما اینگونه اند: «خیلی گرفتارم. خسته و سرخورده ام. استعداد این کار را ندارم. آنها خیلی مرا آزرده اند.» حرف زدن درباره اهداف و آرزوها کار آسانی است. خیلی از مردم به زندگی متوسطی قناعت می کنند اما خوشبختانه خداوند هرگز آرزوها را بی نتیجه نمی گذارد. ممکن است از آرزوهایمان دست بکشیم، دست از تعقیب فرصت های جدید برداریم، و این باور را که می توانیم بر موانع غلبه کنیم از دست بدهیم، اما خداوند هنوز می خواهد ما را به آرزوهایمان برساند و به وعده هایش که در قلب ما نهاده عمل کند.





## کتاب آرامش در پرتو ایمان

شاید برداشتن اولین قدم را یک هفته، یک سال یا حتی بیست و پنج سال به تعویق بیندازید، اما خداوند می گوید: «برای شروع هرگز دیر نیست.» شما هنوز می توانید همان چیزی شوید که خداوند شما را به آن دلیل خلق کرده است. ولی باید نقش خودتان را ایفا کنید و خود را از باتلاق درجا زدن بیرون بکشید. شما خیلی پیر یا خیلی جوان نیستید. شما پنجره فرصت های تان را نبسته اید. آرزویتان هنوز در درونتان زنده است.

.....

شما هنوز می تواند همان چیزی شوید که خداوند  
شما را به آن دلیل خلق کرده است.

.....

حال باید ایمانتان را قوی کنید و بگویید: «اینک زمان من است. اکنون لحظه من است. من در این نقطه که هستم، نمی مانم. آنقدر که باید به بهانه ها اجازه داده ام که مرا عقب برانند. اما امروز، گام های ایمان را برمی دارم تا به دنبال فرصت های تازه بروم، سرگرمی های جدید را کشف کنم، عادات بد را در هم بشکنم و از شر افکار



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

اشتباه خلاص شوم. می دانم که برای رسیدن به هر آن چیزی که خداوند در قلبم نهاده، اصلاً دیر نیست.

اگر چنین نگرشی داشته باشید، بقیه روزهای زندگیتان بهترین دوران زندگیتان خواهد شد. در کتاب مقدس وقتی پولس رسول به تیموتاؤس می گوید: «هدیه را بگشا. آتش را شعله ورتر ساز» منظورش این است که «تیموتاؤس، زندگی به سرعت می گذرد. سرنوشتت را تعقیب کن».

شما باید شور خود را نسبت به آنچه خداوند در قلبتان نهاده حفظ کنید. اجازه ندهید کسی مایوستان کند یا مجموعه ای از ناکامی ها متقاعدتان کنند که دست از تعقیب هدفشان بردارید و همان جا که هستید بمانید.

هر مانع به این معناست که قدمی به تحقق رؤیاهایم نزدیک تر شده ام.

آموخته ام که هر مانع به این معناست که قدمی به تحقق رؤیاهایم نزدیک تر شده ام. برای رسیدن به درهای باز، باید اول پشت درهای بسته قرار گرفت. ممکن



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

است هزاران بار تلاش کرده و شکست خورده باشید، اما شاید هرگز ندانسته باشید  
که در هزار و یکم همان دری است که قرار است باز شود. آتش اشتیاق را به درونتان  
بازگردانید.

<https://metafn.ir>



## روز پنجم

.....

من ایمان دارم که به خاطر حضور خداوند در زندگی ام و هر آنچه او انجام می دهد، شکرگزارم. من با بی اعتنایی از کنار مردم، فرصت ها و لطفی که خداوند بدان متبرکم ساخته است رد نخواهم شد. من آنچه را درست و آنچه را اشتباه است می بینم. برای آنچه دارم خدا را سپاس می گویم و برای آنچه ندارم شکایتی نمی کنم. هر روز را هدیه ای از طرف پروردگار می دانم. قلب من سرشار است از ستایش و قدردانی نسبت به همه الطاف الهی. این باور من است.

.....



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

هر وقت با افرادی صحبت می کنم که تجربیات بسیار سختی را در زندگی از سر گذرانده اند، از بیماری گرفته تا تصادف یا هر چالش دیگری، می بینم که بدون قبول شکست به مرحله ای رسیده اند که هر روزشان را بیشتر از گذشته تحسین می کنند. آنها حتی از کنار یک لحظه هم بی اعتنا رد نمی شوند. آنها هر روز را هدیه ای از طرف خداوند می بینند.

باید به این درک برسیم که زندگی ما ممکن است در یک لحظه تمام شود. هیچ ضمانتی وجود ندارد که ما سال دیگر زنده باشیم. بیاموزید که هر روزتان را به بهترین نحو زندگی کنید. شکایت نکنید. روی آنچه اشتباه است تمرکز نکنید. شکرگزار فرصتی باشید که به شما داده شده تا هر روز را تجربه کنید.

ممکن است اوضاع عالی نباشد. ممکن است درد و رنج و بدبختی داشته باشید. اما اگر از چشم اندازی وسیع تر نگاه کنید، می فهمید که ممکن بود زندگیتان بسیار بدتر از این باشد. هر روز باید طوری زندگی کنید که انگار آخرین روز زندگیتان است.



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

از شخصی شنیدم که می گفت: «اگر فقط یک ساعت دیگر زنده بودی، به چه کسی تلفن می زدی؟ چه می گفتی؟ منتظر چه چیزی می ماندی؟» از کنار آنچه خدا بهتان داده بی اعتنا رد نشوید.

.....

هر روز باید طوری زندگی کنید که انگار آخرین روز زندگیتان است.

.....

شاید متوجه نشوید اما همه ما در روزهای خوش گذشته زندگی می کنیم. مطمئنم بیست یا سی سال بعد، به گذشته نگاه می کنید و می گوئید: «چه ایام خوشی بود آن روزها! زمانی را به یاد می آورم که ساخت کلیسای لیک وود در هیوستون شرقی تمام شد. یا زمانی را که جوئل مردی جوان بود و برادرش، پل، هنوز کمی مو روی سرش بود.» اینها همان روزهای خوب گذشته اند.

سال ها قبل با مرد جوانی که ورزشکاری قوی بود بسکتبال بازی می کردم. مدتی بود یکی از چشمانش دچار مشکل شده بود. وقتی به دکتر مراجعه کرد، دکتر به او گفت که به نوعی سرطان مبتلا شده که بینایی آن چشمش را تهدید می کند.



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

همانطور که می توان حدس زد، مرد جوان از نظر روحی فرو پاشید. اصلا نمی

توانست این موضوع را باور کند. سپس تحت عمل جراحی قرار گرفت و پزشکان

معالجش فهمیدند که او اصلا سرطان ندارد. در عوض، یک توده قارچ مانند غیر عادی

پیدا کردند که به راحتی می شد آن را خارج کرد. بینایی او برگشت. دوستم وقتی پس

از عمل به هوش آمد و این اخبار خوب را شنید، گفت: «امروز بهترین روز زندگی ام

است.»

فکرش را بکنید. او برنده بلیت بخت آزمایی نشده بود. ترفیع شغلی فوق العاده

ای هم نگرفته بود. خانه ای جدید هم نخریده بود. فقط فهمیده بود که می تواند، مثل

گذشته، با همان چشم ببیند.

به من گفت: «جوئل، حالا دیگر هر روز صبح که از خواب بیدار می شوم، عمداً

به همه نگاه می کنم. به فرزندانم خیره می شوم. بیرون می روم و برگ ها را تماشا می

کنم. وقت می گذارم و بلوطی را برمی دارم و به آن را می زنم.»

از آنجا که دوستم تقریباً بینایی اش را از دست داده بود، اکنون «دیدن» برایش معنایی

کاملاً تازه پیدا کرده بود. حالا با شور و شوق بیشتری بینایی اش را تحسین می کرد.



## روز ششم

.....

من ایمان دارم که میراث ایمان در سراسر زندگی ام جاری است. ایمان دارم که تمام برکات را برای نسل های آینده ذخیره خواهم کرد. زندگی من با تعالی و کمال برجسته شده است. چرا که انتخاب هایم درست است و گام هایم را با ایمان کامل برمی دارم. دیگران نیز می خواهند دنباله روی من باشند. امروز تمامیت خداوند همه زندگی ام را احاطه کرده است. این باور من است.

.....





## کتاب آرامش در پرتو ایمان

وقتی کلمه «میراث» را می شنوید، احتمالا به آنچه از خود به جا می گذارید یا به اینکه چگونه بعد از مرگتان از شما یاد می کنند فکر می کنید. این هم یک جور فکر کردن است، اما موضوع بسیار مهم تری نیز وجود دارد. کتاب مقدس می گوید که ما می توانیم «رحمت» را برای فرزندانمان و نسل های آینده ذخیره کنیم.

می توانیم با زندگی متعالی و کاملا درست، برکات و الطاف الهی را برای نسل هایی که می آیند ذخیره کنیم. امروز می فهمم که زندگی ام چقدر متبرک بوده است، چون والدینی داشتم که خداوند را تقدیس می کردند. همچنین پدر بزرگ ها و مادر بزرگ هایی داشتم که برایم دعا می کردند و الگوی نوعی زندگی متعالی بودند.

شما در این جایگاه هستید، چون کسی قربانی شده است. کسی دعا کرده است. کسی خدمتی کرده است و حال خداوند با روانه کردن خوبی های آنها به زندگی شما، آنها را عزت می دهد. هیچ کدام از ما نمی توانسته به تنهایی به این جایگاه برسیم.

پولس رسول به تیموتاؤس می گوید: «زیرا که یاد می دارم ایمان بی ریای تو را که نخست در جده ات لوئیس و مادرت افنیکی ساکن می بود و مرا یقین است که در تو نیز هست.»



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

پولس گفت: «تیموتاؤس، آنچه را در تو می بینم، با تو شروع نشده است. شروع شده چون تو مادر بزرگی داشته ای که پیوسته در حال دعا کردن بوده است. زنی که با همه وجودش پروردگار را تقدیس می کرده است. رحمت ذخیره شده او به مادرت رسیده و حالا می توانم آن را در تو ببینم. خوشبختانه این رحمت پس از تو متوقف نخواهد شد، بلکه از نسلی به نسل دیگر منتقل خواهد شد.»

شاید احساس کنید به علت اینکه والدین یا پدر بزرگ ها و مادر بزرگ هایتان آنچنان که باید، وقتی برای راز و نیاز با خدا نمی گذاشتند، شما از میراث الهی بی بهره اید. اینطور نیست. ممکن است شما دریافت کننده پاداشی باشید که از پدر بزرگ پدر بزرگتان یا اجداد دیگران که صدها سال پیش زیسته اند، به شما به ارث رسیده باشد. آنها دعا کردند. آنها به دیگران کمک کردند. ایمان و زندگی متعالی آنها بود که بذرها را کاشت و اکنون خداوند با کمک کردن به شما برای داشتن یک زندگی پیروزمندانه، به آنها پاداش می دهد.

کتاب مقدس قصه هوشع نبی و قوم بنی اسرائیل را روایت می کنند که در میان کارزاری بزرگ بودند. رهبر آنها موسی(ع) بالای تپه ای ایستاده و عصای الهی اش را



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

در هوا نگاه داشته بود. تا وقتی که موسی دستانش بالا بود، هوشع و بنی اسرائیل پیروز بودند. اما به تدریج که موسی خسته شد و دستانش آرام آرام پایین آمدند، دشمن شروع به پیشروی کرد.

موسی فهمید که چه اتفاقی دارد می افتد. او از چند تن از مردان خواست که کمکش کنند تا دستانش را بالا نگاه دارد. اما من از شما می خواهم که هوشع نبی را ببینید که پایین تپه در شرف پیروزی در نبرد بود. او نمی فهمید که تنها دلیل پیروزی اش این بود که موسی بالای تپه ایستاده و دستانش را بالا گرفته بود.

اگر موسی این کار را نمی کرد، هوشع و قومش حتما شکست می خوردند. چالش شما این است که به گونه ای زندگی کنید که باعث شوید دیگران هم برنده باشند. با هر تصمیم درستی که می گیرید، در واقع دست هایتان را بالا می گیرید. شما کار را برای کسانی که بعد از شما می آیند آسان تر می کنید. هر زمان که در برابر وسوسه ای مقاومت می کنید پیروز می شوید چون به نفع فرزندانان است.



.....

چالش شما این است که به گونه ای زندگی کنید

که باعث شوید دیگران هم برنده باشند.

.....

هر زمان که با مهربانی و احترام رفتار می کنید، به نیازمندی کمک می کنید، به مسجد یا کلیسا می روید، خدمتی می کنید یا چیزی می بخشید، در واقع رحمت الهی را ذخیره می سازید. این ذخیره سازی ممکن است برای فرزندان، نوه هایتان یا حتی برای کسی از نسل آینده خانواده تان باشد که صد سال بعد به خاطر نحوه زندگی شما، الطاف الهی را در زندگی اش تجربه خواهد کرد.



## روز هفتم

.....

من ایمان دارم که خداوند طرحی عالی برای زندگی من دارد. او گام های مرا هدایت می کند، گرچه هیچ وقت نمی داند چگونه اینکار را می کند. می دانم که موقعیت من در نظر خداوند شگفت آور نیست. او هر کاری می کند به نفع من است. طبق زمانبندی بی نقص پروردگار، همه چیز درست خواهد شد. این باور من است.

.....



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

طبق آنچه در کتاب مقدس آمده، تمام روزهای زندگی ما در دفتر خداوند نوشته شده است. او تقریباً هر قسمت از زندگیمان را از آغاز تا پایان در آن ثبت کرده است. خداوند از هر نومی، خسران و هر چالش ما آگاه است. خوشبختانه داستان شما با پیروزی به پایان می‌رسد. فصل نهایی داستان شما با این نتیجه‌گیری به پایان می‌رسد که شما توانسته‌اید سرنوشتی را که خداوند برایتان رقم زده با موفقیت به سرانجام برسانید.

.....

وقتی با شرایطی مایوس‌کننده مواجه می‌شوید،

وقتی چیزی را از دست می‌دهید، در همان صفحه توقف نکنید.

.....

نکته کلیدی این است: وقتی با شرایطی مایوس‌کننده مواجه می‌شوید، وقتی چیزی را از دست می‌دهید، در همان صفحه توقف نکنید. به جلو حرکت کنید. فصل جدیدی پیش روی شماست، اما باید بخواهید که پا به فصل جدید بگذارید. ما گاهی اوقات بیش از اندازه سعی می‌کنیم روی اینکه چرا موضوعی آنطور که



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

ما می خواستیم پیش نرفته، تمرکز کنیم. مثلاً اینکه چرا ازدواجمان با شکست روبرو شده، یا چرا موقعیت کاری ای که برایش بسیار کار کردیم، به ما داده نشده است. شاید حکمت آنچه را تجربه می کنید نفهمید اما کماکان به جلو گام بردارید و اجازه ندهید تلخی ها ریشه بدوانند. در آینده به فصلی از کتاب زندگیتان خواهید رسید که کمکتان می کند همه چیز را بفهمید.

دختر ما، الکساندرا، وقتی بچه ای بیش نبود، شیفته چیدن قطعه های پازل در کنار هم بود. هر چند هفته یک بار برایش یک پازل جدید می خریدیم تا همراه با او، آن را درست کنیم. گاهی اوقات دو تا سه روز طول می کشید که یک پازل را تکمیل کنیم. گاهی اوقات به قطعه ای از پازل برمی خوردیم که انگار با هیچ قسمت از آن جور در نمی آمد. بعد از اینکه تلاش می کردیم با قرار دادن آن قطعه در قسمت های مختلف پازل، جایش را پیدا کنیم و موفق نمی شدیم، به این نتیجه می رسیدم که حتما ایراد از کارخانه سازنده آن است. شاید آنها اشتباهاً یک قطعه اضافی را داخل بسته گذاشته اند یا قطعه ای از یک پازل دیگر در این جعبه افتاده است.

اما هر بار که این اتفاق می افتاد، وقتی که کم کم به مرحله پایانی تکمیل پازل



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

نزدیک می شدیم، جای کاملاً مناسبی برای آن قطعه «اضافی» پیدا می کردیم. پس آن مشکل اولیه چه بود؟ اینکه هنوز همه قطعه های دیگر پازل به طور کامل در کنار هم چیده نشده بودند.

ممکن است همین اتفاق دقیقاً برای شما و زندگیتان رخ دهد. ممکن است مسائل و چالش هایی برایتان پیش بیاید که اصلاً دلیلشان را نفهمید. از خودتان می پرسید: «جوئل، اگر خداوند اینقدر به فکر من است، پس چرا زندگی ام به این روز افتاده است؟ چرا در شغلم پیشرفت نکردم؟ معنای این اتفاقات را نمی فهمم.»

بله، ممکن است چیزهایی که می گوئید درست باشد، اما این را بدانید که قطعاتی از پازل زندگی شما هنوز در کنار هم قرار نگرفته اند. اگر ایمان خود را حفظ کنید، دیری نمی پاید که می بینید چگونه هر شکست، هر نومیدی و حتی هر فقدان، قطعه ای از پازل شما هستند. شاید این حقیقت را نیز کشف کنید که اگر این مسئله یا چالش برایتان اتفاق نیفتاده بود، هرگز نمی توانستید به آن چیزهای فوق العاده ای که خداوند برای آینده تان مقدر فرموده است دست یابید.

شاید هنوز نتوانید حقیقت را ببینید، اما خداوند قطعه های مناسبی را در اختیار





## کتاب آرامش در پرتو ایمان

دارد تا پازل شما را کامل کند. ممکن است این پازل الآن درست به نظر نرسد، اما دلسرد نشوید قطعه دیگری وجود دارد که به زودی می آید و پازلتان را تکمیل می کند.

<https://metafn.ir>



## روز هشتم

.....

من ایمان دارم که آرزوی خداوند برای زندگی من در شرف تحقق است. هیچ انسانی، هیچ یأس یا بدبختی ای نمی تواند جلوی آن را بگیرد. خداوند برای هر مشکلی که سر راه من قرار می گیرد، راه حلی دارد. افرادی شایسته و شکست هایی به موقع در آینده من قرار دارند. من سرنوشتم را به بهترین نحو می سازم. این باور من است.

.....



یک استاد دانشگاه گروهی از دانشجویانش را برای سفری تحقیقاتی در دل طبیعت به کشور چین برد. در این سفر چند روزه، استاد دچار دل درد عجیبی شد و چون شدیدتر شد، از یکی از دوستانش خواست که آمبولانس خبر کند.

آنها برگشتند و به شهر کوچکی رفتند که بیمارستان های بزرگی نداشت. مسئول بخش درمانگاه متوجه شد که آپاندیس استاد ترکیده است. سم داشت در بدنش پخش می شد اما متأسفانه هیچ دکتری آنجا نبود. به دوست استاد گفتند که تقریباً هیچ کاری نمی شود برای بیمار انجام داد.

مسئول بخش به دوست استاد گفت: «می توانم مقداری آرامبخش به او بدهم مثل قرص خواب، اما توصیه من این است که در این لحظات آخر با خانواده اش صلح و آشتی کند.»

استاد به دفعات دچار تشنج شد و مدام هوشیاری اش را از دست می داد و به دست می آورد.

آن سوی دنیا، در آمریکا، پدر استاد که کشیش بود، موقع اجرای مراسم مذهبی در کلیسا، دچار دلشوره عجیبی برای پسرش شد. کشیش سعی کرد احساسش را



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

نادیده بگیرد اما نمی توانست. سرانجام مراسم را متوقف کرد و رو به افراد حاضر در

کلیسا گفت: «باید برای پسر دعا کنیم. اتفاق بدی افتاده است.»

همه روی زانو نشستند و دعا کردند.

از آن طرف در چین، ساعت به وقت محلی دو بامداد بود که ناگهان یکی از معروف

ترین جراحان کشور وارد درمانگاه شد. او همان جراحی بود که هر وقت رئیس جمهور

آمریکا به چین سفر می کرد، همراهی اش می کرد. کارمندان درمانگاه از دیدن او

شگفتزده بودند.

جراح گفت: «من برای مراقبت از آن مرد آمریکایی به اینجا آمده ام.»

جراح چینی با یک عمل جراحی، جان استاد را نجات داد.

جراح روز بعد به استاد که حالش بهتر شده بود، گفت: «آن دو مردی که دیروز به

دفتر من فرستادی چه کسانی بودند؟»

استاد پاسخ داد: «من هیچ کس را به دفتر شما نفرستادم، چون اصلا کسی را در

چین نمی شناسم. من فقط برای سفری چندروزه به اینجا آمده بودم.»

جراح گفت: «خیلی عجیب است، چون دو مرد بسیار شیکپوش به دفترم آمدند.



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

به نظر می رسید که از مقامات رسمی دولتنند. آنها گفتند که تو شخص بسیار مهمی

هستی و من باید این موقع شب به اینجا بیایم و تو را عمل کنم.»

فقط خدا می داند که چگونه اوضاع را درست کند. حتی هفت هزار کیلومتر

دورتر، خداوند افرادی را دارد که دعا می کنند. برای همین است که شما می توانید در

آرامش زندگی کنید. خداوند کنترل همه امور را در دست دارد. او از آغاز، پایان را می

داند. خدا می داند که شما یک هفته بعد، یک ماه بعد و حتی ده سال بعد، به چه چیزی

احتیاج دارید. خوشبختانه او همین حالا هم از شما مراقبت می کند.

.....

فقط خدا می داند که چگونه اوضاع را درست کند....

او کنترل همه امور را در دست دارد.

.....



## روز نهم

.....

من ایمام دارم که برکات غیر منتظره ای دارند به سویم می آیند. من با گام هایی رو به جلو سعی می کنم از این برکات به نحو احسن استفاده کنم. خداوند درهای خارق العاده ای را به رویم باز خواهد کرد. او با افرادی شایسته، درباره من صحبت خواهد کرد. از رساله پولس رسول به افسسیان درمی یابم که وفور و فراوانی، الطاف بی شمار و رشدی فزاینده را در زندگی ام خواهم دید. این باور من است.

.....



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

یکی از دوستانم به نام ساموئل همیشه در آرزوی شروع کاری برای خودش بود. او سالیان متمادی وفادارانه به کارفرمایش خدمت کرده و همیشه در حال انجام دادن کار خیر بود. او نه تنها به همه دلگرمی می داد، بلکه اگر کسی در خانه اش به تعمیرات نیاز داشت، ساموئل به کمکش می شتافت و کسانی را که می خواستند به فرودگاه بروند با ماشینش می رساند. روحی بسیار بخشنده داشت.

چندی قبل، یکی از دوستان از او خواست تا با هم برای شام بیرون بروند. ساموئل با خود گفت که این فقط دیداری ساده برای یادآوری خاطرات گذشته است، اما آن دوست پیشنهاد کاری جدیدی برای ساموئل به همراه داشت. ساموئل گمان کرد دوستش می خواهد نظر او را بپرسد و شاید کمی نیاز به دلگرمی داشته باشد، اما دوستش گفت: «نه، من دلگرمی تو را نمی خواهم. بلکه می خواهم شریک کاری ام شوی و پنجاه - پنجاه درصد سود شرکت با هم سهیم باشیم.»

ساموئل واقعا هیجانزده شد.

ساموئل گفت: «بسیار مشتاقم، اما من مثل تو سرمایه ای ندارم. نمی توانم مثل تو پنجاه درصد سرمایه وارد شرکت کنم.»



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

دوست تاجر گفت: «نگران آن نباش. من به سرمایه تو نیازی ندارم. فکر همه چیز را کرده‌ام. چون تو همیشه در حق من خوبی کرده‌ای، دلم می‌خواهد لطفی در حق تو کرده باشم.»

حالا ساموئل مالک پنجاه درصد از سهام یک شرکت در حال رشد بود. رؤیای او داشت محقق می‌شد. ماجرا از چه قرار بود؟ ساموئل وارد آن لحظه‌ای از لطف الهی شده بود که خداوند از قبل برایش در نظر گرفته بود. یک کار خوب جلوی پایش افتاده بود. خداوند چیزهای فوق العاده‌ای در آینده شما قرار داده است. او درهایی را به رویتان می‌گشاید که بیشتر از آنچه فکرش را بکنید، باز می‌شوند.

.....  
خداوند چیزهای فوق العاده‌ای در آینده شما قرار داده است.  
.....

او می‌تواند فرصتی فراتر از تصورتان را جلوی پایتان بگذارد. ممکن است فکر کنید توانایی هایتان محدود است، هرگز نمی‌توانید به رؤیای هایتان جامه عمل بپوشانید، نمی‌





## کتاب آرامش در پرتو ایمان

توانید اقساط خانه تان را پردازید و هرگز نمی توانید چیزی برای فرزندانان به ارث بگذارید. اما شما نمی دانید خداوند پیشاپیش چه چیزی را برایتان آماده کرده است. شما نمی دانید که پروردگار دارد چه چیزهای بی نظیری را وارد زندگیتان می کند. در کتاب مقدس آمده که چگونه خداوند پاداش ایمان شما را می دهد. طبق انجیل متی، وقتی شما به کوچک ترین چیزها ایمان داشته باشید، خداوند چیزهای بزرگ تری به شما می دهد. وقتی با ایمان کامل زندگی کنید، باور دارم که روز پاداشتان به زودی از راه می رسد. خداوند کسانی را که در جستجوی اویند پاداش می دهد. اگر با ایمان بوده اید، اگر بخشش و خدمتی کرده اید، خداوند می گوید: «روز پاداشت در راه است.» او می خواهد لحظه رحمتش را که در آینده ات قرار داده، به سمت سرازیر کند. تنها کاری که خداوند باید انجام دهد این است که با یک نفر صحبت کند و آن وقت تمام زندگی شما در جهت بهتر شدن تغییر می کند.



## روز دهم

.....

من ایمان دارم که به محض اینکه به خداوند توکل کنم، او هم برنامه اش را برای زندگی ام تسریع می بخشد. من زودتر از آنچه فکرش را بکنم به آرزوهایم خواهم رسید.

دیگر غلبه بر یک مشکل، از زیر بار قرض درآمدن یا ملاقات با یک فرد شایسته، سال ها طول نخواهد کشید. خداوند سریع تر از قبل کارها را انجام می دهد. او پیروزی را زودتر از آنچه فکرش را بکنم به من عطا می کند. او نعمت هایی به من می بخشد که سال ها مرا جلو می اندازند. این باور من است.

.....



اگر نگران این هستید که وقت کافی برای رسیدن به آرزوها و اهدافتان ندارید، باید به خاطر بیاورید که کاری که ممکن است شما در چندین سال انجام دهید، خداوند در کسری از ثانیه انجام می دهد. به طور معمول شاید بیست سال طول بکشد تا شما بتوانید قسط های خانه تان را پرداخت کنید، اما خوشبختانه کار خداوند تسریع بخشیدن امور است. او می تواند با یک زنگ تفریح به موقع، شما را سی سال جلو بیندازد. دلگرم باشید؛ خداوند یکتایی که ما می پرستیم، می داند که چگونه قوانین طبیعی را سرعت ببخشد. او می تواند شما را سریع تر از آنچه تصورش را می کنید، به پیش ببرد.

.....

باید به خاطر بیاورید که کاری که ممکن است شما در چندین سال انجام دهید، خداوند در کسری از ثانیه انجام می دهد.

.....



## روز یازدهم

.....

من ایمان دارم که خداوند از همه آن چیزهایی که می خواهم و فکرشان را می کنم، بسیار فراوان و بی حد و حصر، به من می بخشد. چون خداوند را تقدیس می کنم، نعمت هایش به دنبال من می آیند و از من سبقت می گیرند. من در زمان مناسب، در جای مناسب خواهم بود. مردم راهشان را کج می کنند تا به من خوبی کنند. الطاف الهی محاصره ام کرده اند. این باور من است.

.....



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

یکی از دوستانم به نام ایرن در خانه اش مشغول جلا دادن یکی از وسایل منزلش بود. او با سمباده ای برقی لکه ها را می زدود. ایرن مدت ها بود که از این سمباده برقی استفاده می کرد، گرچه دیگر از شکل و قیافه سابقش افتاده بود. همانطور که داشت کار می کرد، ناگهان یکی از قسمت های اصلی سمباده شکست و دیگر کار نکرد. ایرن سمباده برقی و قسمت شکسته شده اش را گذاشت داخل کیسه ای که مربوط به کلیسای لیک وود بود، که خیلی اتفاقی آن را در خانه داشت. سپس کیسه را برداشت و به مغازه ابزارفروشی رفت.

آقای در مغازه به کمک او آمد. ایرن قسمت شکسته را به او نشان داد و پرسید که آیا نمونه آن را در مغازه دارد یا نه. مرد با حالتی خیلی عجیب به ایرن نگاه کرد. چشمانش برقی زد و گفت: «نه، ما این قطعه را نداریم. ما اصلا این مدل را نداریم.» بعد دستش را دراز کرد و از بالای قفسه، یک سمباده برقی کاملاً نو و آخرین مدل آورد و گفت: «بفرمایید، لطفا این را به عنوان هدیه ای از ما قبول کنید.»

ایرن هرگز آن مرد را در زندگی اش ندیده بود. با حالتی کاملاً جا خورده گفت: «مطمئنید که می خواهید این را به من بدهید؟»



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

مرد گفت: «بله. من مثبت فکر می کنم. لطفا به کانتر مراجعه کنید و شماره من را

به آنها بدهید: ۵-۵-۵.»

ایرن با ناباوری به سمت کانتر رفت. سه کانتر برای ترخیص اجناس خریداری

شده باز و در هر صف پنج تا شش نفر ایستاده بودند. او هم در آخر صف ایستاد. ناگهان

خانمی که در قسمت ترخیص کار می کرد به ایرن نگاهی انداخت و گفت: «خانم، لطفا

بیاید اینجا. می خواهم همین الان برگه ترخیص را به شما بدهم.»

ایرن به خودش اشاره کرد و گفت: «با من هستید؟»

زن گفت: «بله، با شما هستم. شما بانوی بسیار برگزیده ای هستید.»

ایرن خیلی خجالت کشید. نمی خواست از صف بیرون بزند و از مقابل مردم رد

شود و به جلوی صف برود. اما خانم متصدی باز اصرار کرد. بنابراین ایرن پیش او رفت،

سمباده برقی را نشان داد و گفت: «آن آقا گفت که می خواهد این سمباده نو را به من

بدهد.»

زن گفت: «خب، نمی دانم که آیا ایشان می توانند چنین کاری کنند یا نه. اسم آن

آقا چه بود؟»



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

ایرن گفت: «نمی دانم اما گفت که شماره اش ۵-۵-۵ است.»

زن گفت: «خب، ایشان می توانند هر کاری که دوست داشته باشند انجام دهند،

چون مدیر منطقه ای شرکت هستند.»

ایرن درست موقعی که می خواست آنجا را ترک کند، از آن خانم پرسید: «چرا از

میان همه آدم که داخل صف بودند، مرا صدا زدید؟»

زن گفت: «من کیسه کلیسای لیک وود را در دستتان دیدم. من هر یکشنبه به

این کلیسا می روم و می دانم هر کسی که به آنجا می رود، بی شک به نوعی برگزیده

است.»

باور دارم کسانی که با ایمان کامل زندگی می کنند، بسیار برگزیده اند. شما باید

برای یک زندگی فوق العاده و سرشار از فراوانی آماده شوید، زندگی ای که در آن،

مردم بدون هیچ دلیلی راهشان را کج می کنند تا به شما کمک کنند، زندگی ای که در

آن ترفیع شغلی می گیرید در حالی که با کفایت ترین شخص برای آن شغل نیستید؛



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

زندگی ای که در آن خودتان را در زمان مناسب، در جای مناسب پیدا می کنید. وقتی در مسیر الطاف الهی گام برمی دارید، نعمت های او به دنبالتان می آیند و از شما سبقت می گیرند.

.....

وقتی در مسیر الطاف الهی گام برمی دارید،

نعمت های او به دنبالتان می آیند و از شما سبقت می گیرند.

.....





## روز دوازدهم

.....

من ایمان دارم که آدمی خاص و فوق العاده ام. انسانی متوسط نیستم! بی نظیرم.  
خداوند از میان تمام آفریده هایش، بیشتر از همه به من افتخار می کند. من شاهکار  
او هستم. من ارزشمندترین دارایی او هستم. سرم را بالا می گیرم و می دانم که بنده  
خداوند عالیمرتبه ام. همان بنده ای که خداوند می خواهد. این باور من است.

.....



روانشناسان می گویند عزت نفس غالباً به این بستگی دارد که مهم ترین افراد زندگیمان درباره ما چه فکری می کنند. در نظر فرزندان، این افراد والدینند. در نظر بزرگسالان، این افراد ممکن است والدین، همسر، یک دوست یا یک استاد باشند. مشکل چنین فلسفه ای این است که مردم ممکن است ما را ناامید کنند. آنها ممکن است چیزهایی بگویند و کارهایی بکنند که با خود درد و رنج به همراه می آورد. اگر ما ارزشمان را فقط از کسانی که آزارمان می دهند به دست آوریم، به مرور زمان احساس کم ارزشی می کنیم. دیر یا زود، آنها حرفی خواهند زد که مثل چاقو می برد، یا با رفتارشان نشان خواهند داد که ما واقعا آنقدرها هم برایشان مهم نبوده ایم. کلید واقعی درک و حفظ احساس «ارزش داشتن»، این است که بگذارید پروردگارتان مهم ترین فرد زندگیتان باشد. میزان ارزش خود را بر اساس آنچه خداوند درباره تان می گوید، پایه گذاری کنید.

.....

بگذارید پروردگارتان مهم ترین فرد زندگیتان باشد.

.....



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

وقتی مرتکب اشتباهی می شوید، برخی افراد از شما انتقاد می کنند و باعث می شوند حسابی احساس گناه کنید. کاملاً در هم می شکنید. اما خداوند می گوید: «من برای هر خطایی، رحمتی دارم. بلند شو و دوباره شروع کن. آینده تو روشن تر از گذشته ات است.»

شاید دیگران کاری کنند که شما احساس کنید اصلاً استعداد ندارید، جذاب نیستید یا هیچ چیز جالبی برای عرضه کردن ندارید. اما خداوند می فرماید: «تو فوق العاده ای. زیبایی. بی نظیری.»

مردم ممکن است ناامیدتان کنند، طردتان کنند، حتی چیزهایی بگویند که روحتان آزرده شود. اگر ارزش و اعتبارتان را فقط از مردم کسب کنید، در تمام طول زندگیتان احساس زبردست بودن، عدم امنیت و خودکم بینی خواهید کرد. اما اگر یاد بگیرید که ارزش خود را فقط از خداوند به دست آورید و به آنچه او در درباره تان می گوید گوش کنید، آنگاه احساس خواهید کرد که پذیرفته شده اید، تأیید شده اید، رها شده اید، بخشوده شده اید، اعتماد به نفس به دست می آورید و احساس امنیت می کنید. شما بی نهایت احساس ارزشمند بودن خواهید کرد و این دقیقاً همان چیزی



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

است که خداوند از شما می خواهد.

در رساله پولس رسول به افسُسیان چنین مضمونی آمده است: «شما، شاهکار دست پروردگارید!» آیا می دانید که یک شاهکار در کمیت های زیاد تولید نمی شود؟ شما محصول خط تولید نیستید. شما متوسط نیستید. عادی نیستید، بلکه سفارشی هستید. بی همتایید. خداوند شما را بر اساس ذهنیت والای خویش آفریده است. او به شما نگاه می کند و می گوید: «این شاهکار من است... این همان چیزی است که راضی ام می کند.»



## روز سیزدهم

.....

من ایمان دارم که خداوند مرا با فصل جدیدی از رشد روبرو خواهد کرد. راکد نیستم و به عادات قدیمی نمی چسبم. من آماده تغییرم، با علم به اینکه خداوند بهترین ها را پیش رویم قرار خواهد داد. درهای جدیدی از فرصت ها، روابط جدید و الطاف الهی، در آینده به رویم گشوده خواهند شد. این باور من است.

.....



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

گاهی اوقات، خیلی از موضوعاتی که با آنها می جنگیم و خیلی از چیزهایی که گمان می کنیم ما را به زمین می زنند، در واقع دستان خداوندند که سعی دارند ما را وارد فصل جدیدی کنند. خداوند ما را از شرایط امن و راحت بیرون می کشد و به سمت شرایطی هل می دهد که مجبور می شویم قابلیتمان را گسترش دهیم، شرایطی که ما را وادار می سازند از ایمانمان استفاده کنیم. ممکن است از این شرایط خوشمان نیاید. ممکن است احساس ناراحتی کنیم. اما پروردگار آنقدر دوستانه دارد که هرگز رهایمان نمی کند.

خداوند همانطور که می تواند درها را به طرز خارق العاده ای بگشاید، به همان طریق هم می تواند درها را ببندد. هیچ چیز اتفاقی نیست. خداوند شما را در تک تک قدم هایتان هدایت می کند. و این بدان معناست که اگر دوستی در حقتان بدی کرد، اگر با شکستی روبرو شدید، اگر عزیزی را از دست دادید، یا می توانید از این تغییر استقبال کنید تا خدا هم با این تغییر شما را بالاتر ببرد، یا می توانید در برابر این تغییر به شدت مقاومت کنید، که آن وقت است که دچار رکود و رخوت خواهید شد. تغییر را پذیرا باشید. همه تغییرات بد نیستند. ممکن است در ظاهر منفی



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

به نظر برسند، اما یادتان باشد اگر خداوند برای تغییرات هدفی نداشت، هرگز هیچ تغییری به وجود نمی آمد.

.....  
از دیدگاه منفی با تغییرات روبرو نشوید.  
.....

خداوند تغییر را به وجود می آورد تا شما را امیدوارانه وارد بُعد جدیدی از زندگیتان کند. ممکن است سال ها در شرایطی ایده آل زندگی کنید اما ناگهان می بینید آشوبی در زندگیتان به پا می شود.

شاید گمان می کنید تا بیست سال آینده در همین شغل فعلیتان باقی می مانید، اما بنا به دلایلی افرادی که حامی شما هستند دیگر هوایتان را نخواهند داشت. شما دیگر آن نعمتی را که زمانی از آن بهره مند بودید در اختیار نخواهید داشت. به نظر می رسد هر روز چون نبردی دشوار است. چه اتفاقی افتاده است؟ خداوند است که اوضاع را در هم می پیچد.

تلخ اندیش و منفی نگر شدن کار آسانی است: «خدایا، چرا این اتفاق دارد می



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

افتد؟ فکر می کردم لطف تو شامل حال من است.» اما نگرش بهتر این است که راضی باشید و بدانید که خداوند کنترل همه چیز را در دست دارد. اگر با آغوش باز تغییرات را بپذیرید، بادهایی که فکر می کردید شکستان می دهند، در واقع شما را به سمت سرنوشت الهیتان هل می دهند.

شاید درگیر رابطه ای باشید و در اعماق وجودتان بدانید که آن شخص مناسب شما نیست. می دانید که این فرد باعث می شود که شما از رسیدن به «خود» بهترتان باز بمانید. اما احتمالاً با خودتان می گوئید که اگر تغییری ایجاد کنم، تنها خواهم شد. شما نمی خواهید قایقتان را تکان دهید. برای همین گاهی خداوند قایق را واژگون می سازد. خدا ممکن است شما را مجبور کند که به جلو حرکت کنید، نه برای اینکه می خواهید آزارتان دهد، نه برای اینکه می خواهد زندگیتان را تیره و تار کند، بلکه می خواهد کاری کند که شما به نهایت توانایی هایتان دست یابید.

بارها پیش آمده که خداوند کاری می کند که یک دوست از زندگیتان خارج شود. خدا همه چیز را هم می پیچد و حتی به دوستان اجازه می دهد که در حقتان بدی کند. خداوند می داند که اگر آن در را نبندد، شما هرگز به سمت جلو پیشرفت نخواهید





## کتاب آرامش در پرتو ایمان

کرد. شاید اگر آن دوست در زندگی شما باقی می ماند، تا سی سال دیگر کماکان شما را با خود به پایین می کشید و از رسیدن به سرنوشتتان باز می داشت. اگر خداوند برنامه بهتری برای آینده تان در نظر نداشت هرگز اوضاع کنونی تان را به هم نمی ریخت. با تغییر نجنیگید بلکه آن را در آغوش بگیرید؛ اینگونه در سرشاری آنچه خداوند برایتان در نظر گرفته قدم خواهید گذاشت.



## روز چهاردهم

.....

من ایمان دارم که از کلامم استفاده خواهم کرد تا مردم را متبرک کنم. من با خانواده، دوستان و عزیزانم از لطف و پیروزی صحبت خواهم کرد. من بذرهای عظمت را در وجود آنها شکوفا می کنم چون می گویم: «من به تو افتخار می کنم، دوستت دارم، تو فوق العاده ای، تو با استعدادی، تو زیبایی، تو در زندگی کارهای بزرگی انجام خواهی داد.» این باور من است.

.....



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

وقتی که با همسر، فرزندان، شاگردان و هر کس دیگری در زندگیتان از نعمت ها حرف می زنید، در واقع فقط از کلمات زیبا استفاده نمی کنید، زیرا این کلمات حامل قدرت خارق العاده پروردگارند.

ما باید این را مأموریت خود بدانیم که چه می توانیم به افراد بیشتری درباره نعمت ها و الطاف الهی حرف بزنیم. ما با کلماتمان می توانیم لطف الهی را در زندگی انسانی دیگر جاری سازیم.

.....

ما با کلماتمان می توانیم لطف الهی را در زندگی انسانی دیگر جاری سازیم.

.....

ماجرای دختر بچه ای را شنیدم که لب شکری بود. از آنجا که لبش کمی شکافته بود، خنده اش عجیب و غریب به نظر می رسید.

وقتی کلاس دوم بود، به علت متفاوت بودنش با بقیه، دانش آموزان با او بازی نمی کردند. دخترک هم با این احساس عدم امنیت وحشتناک بزرگ می شد. برای همین خودش را عقب می کشید، در خود فرو می رفت و تقریباً هیچ دوستی نداشت. یک روز



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

در مدرسه آزمون شنوایی سنجی ترتیب داده بودند. خانم معلم از هر دانش آموزی می خواست که کمی دورتر از او بایستد، بعد جمله ای را آرام رمز می کرد. دانش آموز هم بایستی آنچه را معلم گفته بود با صدای بلند جلوی همه دانش آموزان کلاس تکرار می کرد.

معلم برای بیشتر دانش آموزان از جملات کلی استفاده می کرد. جملاتی مثل: «آسمان آبی است. یک گربه در حیاط است. امروز سه شنبه است.» دانش آموزان هم هر جمله را تکرار می کردند تا نشان دهند که به خوبی می شنوند.

وقتی نوبت به دخترک لب شکری رسید، معلوم بود که حسابی عصبی شده و ترسیده. اما وقتی پیش خانم معلم رسید، معلم به او لبخندی زد و گفت: «ای کاش تو دختر من بودی.»

دخترک وقتی کلمات تأییدی و محبت آمیز معلم را نسبت به خودش شنید، چیزی در درونش اتفاق افتاد. در واقع کلام معلم به او احساس اعتماد به نفس و خودباوری بخشید. وقتی بقیه دانش آموزان فهمیدند که معلمشان چقدر دخترک را



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

دوست دارد، نگرش آنها هم تغییر کرد. حالا همه آنها می خواستند با او دوست باشند. موقع ناهار کنار او می نشستند و دعوتش می کردند تا بعد از زمان مدرسه به منزلشان برود.

چه اتفاقی افتاده بود؟ این کلمات محبت آمیز را والدین نگفته بودند، بلکه از دهان مقامی مسئول بیرون آمده و اینگونه لطف الهی را در مقیاسی وسیع تر وارد زندگی دخترک کرده بود. وقتی دخترک تبدیل به بانویی جوان شد، اغلب اوقات از همان روزی صحبت می کرد که نقطه علف زندگی اش بود.

با خودم می گویم اگر آن معلم از گفتن چنان کلمات محبت آمیزی خودداری می کرد، چه اتفاقی می افتاد؟ اگر چیزی معمولی می گفت چه پیش می آمد؟ آن وقت چه کسی می داند آن دختر بچه امروز کجا بود؟

گفتن آن کلمات بسیار ساده اما تأثیرش بسیار شگرف است. برای همین، شما باید هر فرصتی را برای بیان کلمات محبت آمیز مغتنم بشمارید و به این کار عادت کنید.



## روز پانزدهم

.....

من ایمان دارم که ذهنی سالم و انباشه از افکار خوب دارم. در ذهن من افکار بد جایی ندارند. من با نیروی ایمان خود از پس هر کاری به خوبی برمی آیم. من تقدیس شده ام. من مجهزم. من قدرتمندم. کلام الهی هر روز افکار مرا هدایت می کند. هیچ مانعی نمی تواند مرا شکست دهد، چون ذهن من برای پیروزی برنامه ریزی شده است. این باور من است.

.....



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

بسیاری از وعده های الهی با فعل زمان گذشته آورده شده است. خداوند در کتاب الهی می گوید: «من شما را با تمام نعمت های معنوی متبرک ساخته ام. شما را گرانبها کرده ام. لطف من چون سایبانی شما را احاطه کرده است.»

تمام این افعال گذشته اند، گویی پیشاپیش صورت گرفته اند. حالا نوبت شماست که با خداوند به توافق کامل برسید. ممکن است امروز احساس خوشایندی نداشته باشید. شاید اتفاقات بدی میان شما و خانواده تان افتاده یا در مورد کار یا سلامتتان مشکلی پیش آمده باشد.

ذهنتان به شما می گوید: «این اتفاق نبایستی برای من می افتاد. به هیچ وجه لطف خدا شامل حالم نیست.»

در عوض، باید جسارت داشته باشید و بگویید: «خدایا، اگر تو می گویی من با لطف تو متبرک شده ام پس باور دارم که متبرک گشته ام، گرچه دفترچه بانکی ام چنین چیزی را نشان نمی دهد. اقتصاد می گوید که لطف تو شامل حالم نیست. آزمایشات پزشکی نیز می گویند لطف تو شامل حالم نیست. اما خداوند، می داند که قدرت از آن توست. تا زمانی که تو بگویی لطف مرا متبرک ساخته است، نتیجه می



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

گیرم که متبرک شده ام.»

وقتی شما با خدا به چنین توافقی می رسید، آن وقت خدا هم وعده هایی که نام شما را با خود دارند، محقق می سازد. شما می توانید آن وعده ها را از قلمروی نادیده های معنوی به قلمروی دیده های مادی بکشانید. در کتاب مقدس آمده: «خدا چنان از نیست ها حرف می زند که گویی وجود دارند.»

اما خیلی از مردم با این فکر زندگی می کنند: «خب، ای کاش من هم با لطف الهی متبرک می شدم.»

.....  
خداوند پیشاپیش شما را با لطف خویش متبرک ساخته است.

.....  
نه، شما باید در افکارتان بازنگری کنید. خداوند پیشاپیش شما را با لطف خویش متبرک ساخته است. ممکن است متوجه نشوید، اما همین الان تاجی از الطاف الهی بر سر شماست و نه تاجی از شکست و کمبود و میانه حالی. این تاج تاجی از لطف پروردگار است.





## کتاب آرامش در پرتو ایمان

اگر می خواهید لطف الهی را در زندگیتان فعال کنید، باید با اعلام جمله «لطف خدا شامل حال من است»، با خدا به توافق کامل برسید. شما نباید تمام روز بنشینید و به این فکر کنید که «چرا همیشه به کم تر از آنچه حقم است دست پیدا می کنم؟ چرا همیشه شکست می خورم؟» وقتی این افکار دلسرد کننده به ذهنتان هجوم می آورند و سعی می کنند قانعتان کنند که هیچ اتفاق خوبی در آینده تان وجود ندارد، تنها کاری که باید بکنید این است که با ایمان کامل، تاج لطف الهی را بردارید و بر سر بگذارید. اطمینان حاصل کنید که تاج را درست روی سرتان گذاشته اید. خدا پیشاپیش شما را متبرک ساخته است. او پیشاپیش از شما فردی پیروز تر از یک فاتح ساخته و تاج لطفش را بر سرتان گذاشته است.

چگونه می توانید از آنچه خداوند تاکنون برایتان مقدر کرده است بهره ببرید؟ پاسخ بسیار ساده است: فقط طوری رفتار کنید که انگار متبرک شده اید. طوری حرف بزنید، طوری راه بروید، طوری فکر کنید، طوری بخندید، طوری لباس بپوشید که انگار متبرک شده اید. همه اعمالتان را با ایمان کامل انجام دهید. روزی خواهید دید که همه چیز رنگ واقعیت به خود گرفته است.



## روز شانزدهم

.....

من ایمان دارم که مثل یک شفادهنده زندگی خواهم کرد. من نسبت به نیتزهای  
افرادی که در اطرافم هستند حساسم. من دست فروافتاده ها را می گیرم، به آنها که  
درهم شکسته اند روحیه مب بخشم، و به آنها که دلسرد شده اند دلگرمی می دهم. من  
سرشار از عاطفه و مهربانی ام. من به دنبال معجزه نمی گردم؛ بلکه هر جا که می روم، با  
نشان دادن عشق و رحمت پروردگار، معجزه فردی دیگر می شوم. این باور من است.

.....



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

هیچ وقت به اندازه وقتی که به دردمندان کمک می کنید، خداوند در شما

متجلی نمی شود. یکی از وظایف ما در زندگی این است که اشک ها را پاک کنیم. آیا

نسبت به نیازهای آنانی که در اطرافتان حساس هستید؟ دوستانتان، همسایگانتان،

همکارانتان؟

خیلی اوقات پشت یک لبخند زیبا، پشت یک صبح به خیر گفتن اول هفته، فردی

پنهان شده که دارد رنج می کشد. او تنهاست. زندگی اش گرفتار بحران شده است.

وقتی کسی در حال دست و پنجه نرم کردن با مشکلی است، به دادش برسید. شفا

دهنده باشید. ترمیم کننده باشید. برای پاک کردن اشک های دیگران وقت بگذارید.

کار شما قضاوت کردن نیست. کار شما این نیست که بفهمید آیا کسی لیاقت دارد

به او محبت کنید یا نه. کار شما این نیست که تصمیم بگیرید چه کسی درستکار و چه

کسی خطاکار است. وظیفه شما این است که دست فروافتادگان را بگیرید. شکستگی

ها را ترمیم کنید و درد رنج کشیده ها را التیام ببخشید.

ما اغلب اوقات فقط بر اهداف و آرزوهای خودمان و بر اینکه چطور می توانیم به

معجزه زندگیمان دست یابیم متمرکز می شویم. اما من چیزی آموخته ام که بسیار مهم



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

تر است: «من می توانم معجزه زندگی فرد دیگری باشم.»

شفا در دستان شماست. شفا در صدای شماست. شما سرشار از خداوندید. هم

اکنون شما سرشار از دلگرمی، رحمت، التیام و شفا بخشی هستید. هر جا که می روید  
باید از رحمت الهی ببخشید.

.....

من می توانم معجزه زندگی فرد دیگری باشم.

.....

اگر پیش من می آیید بهتر است آماده باشید. دلگرم خواهید شد. ممکن است

اشتباهاتی مرتکب شده باشید اما بگذارید به شما بگویم: «لطف خدا بیشتر از جرم

ماست!» ممکن است سال های زیادی از عمرتان صرف انتخاب های نادرست شده باشد،

اما خداوند شما را از راه خودش به مقصد نهایتان می رساند. ممکن است در نوجوانی

دچار اعتیاد شده باشید. اما به شما می گویم که قدرت خداوند عالیمرتبه اعتیادی را از

بین خواهد برد و شما را آزاد خواهد کرد. معنای عطا کردن خوبی، همین است. دست

فروافتاده ای را می گیرید و از زمین بلند می کنید. به آن کسی که دلسرد شده است



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

دلگرمی می بخشید. وقت می گذارید و اشکی را پاک می کنید.

حضرت مسیح داستان سامری نیکوکار را روایت می کند که روزی سوار بر الاغش

مردی را دید که زخمی و کتک خورده در کنار جاده رها شده تا بمیرد. سامری مرد

زخمی را روی الاغش گذاشت و او را برای بهبود به جایی دیگر برد. من این قسمت

داستان را دوست دارم که سامری پیاده به راهش ادامه داد تا آن مرد بتواند سوار بر

الاغ بماند.

گاهی اوقات شاید مجبور شوید جایتان را با کسی که رنج می کشد عوض کنید.

گاهی اوقات بخواهید که سختی بکشید. گاهی وقت ها ممکن است مجبور شوید یک

مهمانی شام را از دست بدهید تا اشکی را پاک کنید. ممکن است یک شب اضافه کاری

را از دست بدهید تا میان زن و شوهری که با هم مشکل دارند صلح و صفا برقرار کنید.

ممکن است مجبور شوید به آن سوی شهر بروید تا یکی از همکارانتان را که معتاد

است سوار کنید و برای دعا به مکانی مذهبی ببرید. اگر می خواهید مثل شفا دهنده ها

زندگی کنید، باید راغب باشید که جایتان را با کسانی که درد و رنج می کشند عوض

کنید.



## روز هفدهم

.....

من ایمان دارم که همه اعمالم بر اساس ایمانم خواهد بود. فردی منفعل و بی اعتنا نخواهم بود. من ایمانم را با برداشتن گام هایی جسورانه به سوی آنچه خداوند در قلبم نهاده است نشان خواهم داد. ایمان من پنهان نخواهد بود. ایمان من دیدنی است. می دانم وقتی پروردگار ایمانم را ببیند، اتفاقات بسیار شگفت انگیزی را سر راهم قرار خواهد داد. این باور من است.

.....



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

کتاب مقدس از مردی معلول سخن می گوید که مجبور بود تمام روز در خانه در بستر دراز بکشد. یک روز شنید که مسیح (ع) برای هدایت مردم وارد شهر شده است. مرد معلول از چهار نفر از دوستانش خواست تا او را با بسترش به محل سخنرانی مسیح (ع) ببرند.

محل سخنرانی مملو از جمعیت بود و آنها نمی توانستند وارد آنجا شوند. برای رسیدن به مسیح (ع) بایستی در صفی طولانی می ایستادند. مطمئنم که آن چهار مرد خسته شده بودند، حتما کمرشان درد گرفته و شانه هایشان از توان افتاده بود. آنها این همه راه آمده بودند اما بی نتیجه بود. چه نومییدی بزرگی! خستگی به تنشان می ماند. آنها می توانستند به آسانی مأیوس شوند و بگویند: «چه بد شد. نمی توانیم مسیح را ببینیم.»

اما مرد معلول مأیوس نشد. او مصمم بود. دوستانش می خواستند او را به خانه برگردانند. اما او گفت: «نه، نه. ما اکنون به خانه باز نمی گردیم. من تا وقتی که معجزه ام را نگیرم هیچ جا نمی روم.»

این مرد فهمیده بود که کم ترین فاصله با پیروزی زمانی است که با بزرگ ترین



مخالفت ها روبرو می شویم. بسیاری از مردم خیلی زود تسلیم می شوند.

.....

کم ترین فاصله با پیروزی زمانی است که با بزرگ ترین

مخالفت ها روبرو می شویم.

.....

«جوئل، من سعی کردم را کردم اما آنها به من جواب منفی دادند.»

«من سعی کردم در دانشکده ثبت نام کنم اما جایی برای من نبود.»

«من سعی کردم آن خانه جدید را بخرم اما به من وام ندادند.»

«ما سعی کردیم به کلیسای لیک وود برویم اما جای خالی در پارکینگ برای پارک

کردن ماشین پیدا نکردیم.»

شما باید مصمم تر از این باشید. نگرش شما به مسائل باید نگرش «هرگز نگو

نمی شود» باشد. اگر نمی توانید از در وارد شوید چرا پنجره را امتحان نمی کنید؟ اگر

از پنجره نمی توانید وارد شوید چرا جسارت نمی کنید و از پشت بام داخل نمی شوید؟

و این دقیقا همان کاری است که معلول داستان ما انجام داد.





او به دوستانش گفت: «فکری به سرم زد. مرا به پشت بام ببرید. سوراخی روی سقف ایجاد کنید و مرا از داخل آن به پایین بفرستید. آن وقت می توانم در ردیف اول و روبروی مسیح (ع) بنشینم.»

هر جا که «اراده» باشد، «راه» هم هست. آنها مرد معلول را از بسترش بیرون کشیدند، سپس همگی خود را با کش و قوس فراوان حرکت دادند و او را درست روبروی مسیح (ع) گذاشتند. طبق انجیل مرقس: «عیسی چون ایمان ایشان را دید، مفلوج را گفت: ای فرزند، گناهان تو آمرزیده شد.»

سؤال امروز من از شما این است: آیا ایمانتان به قدری است که خداوند آن را ببیند؟ آیا شما می توانید کاری غیر عادی انجام دهید تا به خداوند نشان دهید که به او ایمان دارید؟ فقط دعا خواندن و باور داشتن کافی نیست. شما باید همانند این مرد کاری کنید تا ایمانتان را نشان دهید.

مسیح (ع) به مرد معلول نگاه کرد و گفت: «تو را می گویم برخیز و بستر خود را برداشته، به خانه خود برو!» ناگهان مرد بلند شد. بسترش را جمع کرد و با سلامتی کامل به خانه رفت. اما این معجزه زمانی رخ داد که او جرئت کرد کاری کند خداوند



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

ایمان واقعی اش را ببیند.

افراد دیگری هم در آن اتاق بودند که شفا پیدا نکردند. تفاوت آنها با مرد معلول چه بود؟ این مرد اعمالش را بر اساس ایمانش انجام داد. خداوند در جستجوی کسانی است که ایمانشان را ببیند، نه فقط ایمانی که از زبانشان بشنود یا ایمانی که فقط در فکرشان باشد. خداوند ایمانی را می خواهد که قابل دیدن باشد. ایمانی که به صورت عملی نشانش دهید. دعا کردن خوب است. باور داشتن خوب است. اما اگر واقعا می خواهید توجه کامل خداوند را به خود جلب کنید، اعمالتان را بر اساس ایمانتان انجام دهید.



## روز هجدهم

.....

من ایمان دارم که گشایشی ناگهانی زندگی ام را در بر خواهد گرفت. الطاف الهی ناگهان فوران می کنند. نه یک قطره و نه یک باریکه آب، بلکه سیلابی از قدرت خداوند جاری خواهد شد. سیلابی از شفا بخشی، سیلابی از حکمت، سیلابی از لطف الهی. من انسانی پیروز هستم و می خواهم با ذهنیتی پیروزمند زندگی کنم. من از خداوند انتظار دارم که مرا در نعمت هایش غوطه ور سازد و از لطفش شگفتزده ام کند. این باور من است.

.....



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

در کتاب مقدس آمده که حضرت داود وقتی در شرایطی دشوار گرفتار شد، به گشایشی عظیم نیاز داشت. او و یارانش در برابر سپاه عظیم دشمن گرفتار آمده بودند. سپاهی که تعدادشان شمار خارج بود. سپاه داود هیچ شانسی برای پیروزی در برابر آنان نداشت. حضرت داود از خداوند یاری خواست و خداوند به او وعده داد که یاور اوست و سپاه داود در این نبرد پیروز خواهد شد.

وقتی داود (ع) و یارانش به سمت دشمن هجوم بردند، وعده خدا محقق شد و آنها پیروز شدند. طبق کتاب اول تواریخ ایام، در تورات، داود (ع) می فرماید: «خدا بر دشمنان من به دست من مثل رخنه آب رخنه کرده است.» دقت کنید، داود قدرت خداوند را به «رنه آب»، به سیلابی خروشان، تشبیه کرد. او گفت وقتی که گشایش الهی قدرتش را بنماید و اجرا شود، این قدرت به سان سیلابی از الطاف الهی، شفا بخشی و فرصت های تازه خواهد بود.

ببینید که آب چقدر قدرتمند است: یک یا دو متر مکعب آب می تواند ماشین بزرگی را که چند تن وزن دارد با خود بلند کند و ببرد. در اخبار دیده ام که چگونه سیلابی سهمگین خانه های بزرگ را با خود به درون رودخانه می کشاند. هیچ چیز نمی



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

تواند جلوی نیروی آب را بگیرد. سیلاب هر چیزی را که جلوی راهش باشد از سر راه بر می دارد.

ممکن است مشکلاتی در زندگی داشته باشید که بی نهایت بزرگ به نظر برسند، مواعی سر راهتان باشد که گویی غیر قابل حلد یا رؤیاهایی که گویی دسترسی به آنها محال است. اما بدانید، وقتی خداوند گشایش ها سیلابِ قدرتش را رها می سازد، هیچ چیز جلودارش نیست. بیماریتان ممکن است بزرگ به نظر برسد، اما برای خداوند گشایش ها چیزی نیست. بیماریتان در برابر سیلاب شفای الهی دوام نخواهد آورد.

.....

وقتی خداوند گشایش ها سیلابِ قدرتش را رها می سازد،

هیچ چیز جلودارش نیست.

.....

ممکن است دشمنانتان قدرتمند به نظر برسند. شاید آنها بزرگ تر، قدرتمندتر، مجهز تر و از نظر اقتصادی توانا تر باشند، اما وقتی خداوند دروازه ها را می گشاید و سیلابی از لطف خویش را جاری می سازد، آنها محروم خواهند شد. باید آماده باشید،



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

نه برای یک جوی باریک آب بلکه برای سیلابی از لطف الهی، موجی از نعمات و سونامی برکات روزافزون.

شما فقط به قطره ای از لطف الهی می اندیشید در حالی که خداوند اقیانوسی از الطافش را برایتان آماده کرده است. شما به جویبار باریکی می اندیشید در حالی که خداوند موج عظیمی را به سویتان می فرستد. باید افق دیدتان را وسیع تر کنید. به خود جرئت دهید و ایمانتان را گسترش دهید. خداوند می خواهد الطافش را چون سیلابی بر شما جاری سازد. او می خواهد شما را در نعمت هایش غوطه ور سازد.



## روز نوزدهم

.....

من ایمان دارم که کارهایم روی غلتک افتاده است. خداوند قبل از اینکه من دست به کار شوم، خمودگی ها را صاف می کند. تحمل آنچه بر عهده ام می نهد آسان و باری که بر شانه هایم می گذارد سبک است. دیگر دائما جدل نخواهم کرد. آنچه در گذشته برایم دشوار بود، دیگر برایم دشوار نخواهد بود. لطف و نعمت الهی در زندگی ام، بارهایم را سبک می سازد و فشارها را از دوشم برمی دارد. این باور من است.

.....



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

مسیح (ع) می فرماید: «تحمل آنچه خداوند بر عهده ام می نهد آسان و باری که بر شانه هایم می گذارد سبک است.» خداوند می خواهد زندگی شما را آسان تر کند. وقتی در ترافیک گیر کرده اید، وقتی در مغازه مشغول خرید کردید، وقتی فرزندان را بزرگ می کنید، وقتی با مشکلات کاری دست و پنجه نرم می کنید، در همه این مواقع خداوند به شما کمک می کند.

داود (ع) در قسمت بیست و سوم مزامیر، کتاب مقدس خود، می گوید: «سر مرا به روغن تدهین کرده ای.» روغن باعث می شود هر چیزی روان حرکت کند. هر جا اصطکاکی باشد یا چیزها به هم چسبیده باشند، از روغن برای روان سازی و ایجاد حالتی آسان تر برای حرکت استفاده می شود. این دقیقا همان کاری است که خداوند با شما می کند: سرتان را به روغن الهی آغشته می کند.

داود نبی در ادامه می گوید: «هر آینه نیکویی و رحمت تمام ایام عمرم در پی من خواهد بود.» این بدان معنی است که همه چیز آسان تر می شود. آنچه قبلا برای شما مسئله ای پیچیده بود، دیگر برایتان دشوار نخواهد بود. مردم بدون هیچ دلیلی می خواهند با شما خوب باشند. پاداش هایی به شما داده خواهد شد که قبلا سزاوارش





نبوده اید. آنچنان پر از ایده خوب و حکمت و خلاقیت خواهید شد که خودتان هم نمی دانید از کجا آمده اند.

یک بار در شرایط دشواری گرفتار شده بودم و نمی دانستم چگونه مشکلم را حل کنم. برای کاری، در شهری بسیار دورتر از خانه بودم. واقعا به کمک فکری احتیاج داشتم. برای همین به یکی از دوستانم زنگ زدم. او گفت: «جوئل، تو واقعا باید با یکی از همکاران من صحبت کنی. او در این زمینه متخصص است و می تواند کمکت کند، اما الان برای دو هفته به سفری خارج از شهر رفته است.»

خب، من دو هفته وقت نداشتم و دو هفته انتظار برایم مثل یک عمر به نظر می رسید. دوستم از من پرسید که الان کجا هستم و من هم اسم شهر محل اقامتم را گفتم. او گفت: «شوخی می کنی! همکار من دو سه ساعت پیش اینجا را به مقصد شهری که تو الان در آن هستی ترک کرد.»

وقتی که آدرس دوستش را به من داد، فهمیدم آن مردی که به همفکری اش احتیاج دارم از محل اقامت من فقط سه کیلومتر فاصله دارد. وقتی این موضوع را شنیدم، دریافتم که خداوند هنوز به من توجه دارد.



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

حالا ما اینجا بودیم؛ هر دومان کیلومتر ها دورتر از خانه هایمان، در یک شهر بودیم.

ما دو نفر ممکن بود هر جای دیگری در دنیا باشیم اما چه حکمتی باعث شده بود الآن

فاصله ای کم تر از پنج دقیقه با هم داشته باشیم؟

چه دارم می گویم؟ خداوند تک تک گام های شما را هدایت می کند. او پیشاپیش

برای تمام مشکلات شما راه حلی آماده کرده است.

.....

خداوند تک تک گام های شما را هدایت می کند.

.....

او فرصت هایی را که احتیاج دارید برایتان تدارک دیده است. دلم می خواهد هر

روزتان را با علم به این موضوع شروع کنید که آینده تان آکنده از لطف الهی است. در

آینده شما اصلاح و شفا وجود دارد. فرصت های خوبی پیش روی شماست. اگر ایمان

خود را قوی نگاه دارید، خواهید دید که چگونه لطف الهی زندگیتان را آسان تر می

کند.



## روز بیستم

.....

من ایمان دارم که در صلح و آرامشم. به هیچ کس و هیچ چیز اجازه نمی دهم که ناراحتم کند. از پس هر مشکلی برخواهم آمد چون می دانم که خداوند این قدرت را به من داده است که آرام بمانم. انتخاب من این است که شاد زندگی کنم. هرچه می کارم سبز می شود و گل می دهد. می گذارم خداوند خودش با مشکلات من بجنگد. این باور من است.

.....



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

خانمی درباره یکی از اقوام همسرش با من صحبت می کرد که مردی بسیار مستبد و خودرأی بود و همیشه حرف های کنایه آمیز و نیشدار به این خانم می زد. مدت زمان زیادی از ازدواج این زوج جوان نگذشته بود. هر بار که در مهمانی های فامیلی شرکت می کردند، آن شخص حرفی می زد تا زن را بیازارد. در نتیجه، این خانم ناراحت و روزش خراب می شد. این رنجش به جایی رسید که این خانم دیگر از شرکت در مهمانی های خانوادگی منصرف شد. در نهایت به همسرش گفت: «تو باید تکلیف این آقا را روشن کنی. هر چه باشد فامیل تو است.»

زن انتظار داشت همسرش به او بگوید: «حق با تو است عزیزم. او نباید اینگونه با تو صحبت کند. او را سر جایش خواهم نشاندم.» اما همسرش دقیقا برعکس عمل کرد و گفت: «عزیزم، من تو را دوست دارم اما نمی توانم او را کنترل کنم. او این حق را دارد که هر طور می خواهد فکر کند و هرچه می خواهد بگوید، اما تو حق نداری ناراحت شوی.»

در ابتدا، آن خانم اصلا نمی توانست بفهمد که چرا شوهرش واقعا از او حمایت نمی کند. او دفعات بعد هم بارها و بارها از دست آن مرد ناراحت شد. در جمع های



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

خانوادگی‌شان، اگر آن مرد در اتاقی بود، او به اتاقی دیگر می‌رفت. اگر مرد به حیاط می‌رفت، زن داخل می‌ماند. همه تمرکزش بر این بود که از مواجه شدن با آن مرد اجتناب کند.

تا اینکه یک روز متوجه شد آرام آرام دارد قدرت‌ش را از دست می‌دهد. انگار چراغی در ذهنش روشن شد. او داشت به یک نفر با مسائلی پیرامونش اجازه می‌داد او را از آنچه می‌خواست باشد، دور کند.

وقتی به کسی اجازه می‌دهید با حرف یا رفتار ناراحتان کند، در واقع دارید به او اجازه می‌دهید که کنترل‌تان کند. وقتی می‌گویید: «تو دیوانه ام کرده ای»، حرفتان به منزله تأیید از دست دادن قدرتتان است.

وقتی به کسی اجازه می‌دهید با حرف یا رفتار ناراحتان کند، در واقع دارید به او اجازه می‌دهید که کنترل‌تان کند.

تا زمانی که آن شخص گمان کند می‌تواند حساسیت شما را تحریک کند و شما



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

هم اینگونه پاسخ دهید، دقیقا آنچه را این شخص می خواهد به او می دهید.

مردم حق دارند در چارچوب قانون هرچه می خواهند بگویند و هر کاری می

خواهند انجام دهند. اما ما حق نداریم آزرده شویم؛ ما حق داریم چشمپوشی کنیم. اما

وقتی ناراحت و عصبانی می شویم، تغییر می کنیم. به عبارت دیگر، بیش از حد به آنچه

دیگران درباره مان فکر می کنند اهمیت می دهیم. آنچه آنها درباره شما می گویند،

بیانگر شخصیت شما نیست. نظر آنها درباره شما میزان عزت نفس شما را تعیین نمی

کند. نظرهای آنها را از خود بتکانید، همانطور که اردک قطره های آب را از پشتش می

تکاند. آنها حق دارند فکرهای خودشان را داشته باشند، اما شما هم حق دارید آنها را

نادیده بگیرید.



## روز بیست و یکم

.....

من ایمان دارم که الطاف خارق العاده پروردگار در زندگی ام جاری است. کاری را که خودم نمی توانم انجام دهم، خداوند برایم انجام می دهد. فرصت ها، شفا، احیا و پیروزی های خارق العاده ای وارد زندگی ام خواهند شد. من قوی تر، سالم تر و دانا تر می شوم. استعدادی را در وجود خود کشف می کنم که قبلا از وجود آن بی خبر بودم و آنگاه به آرزویی که خداوند در درونم نهاده دست پیدا خواهم کرد. این باور من است.

.....



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

خداوند در کتاب مقدس ساره (س) را به آوردن فرزندی بشارت داد. ساره در ابتدا وعده خداوند را باور نمی کرد چرا که گمان می کرد بیش از حد پیر است. و من شیفته آن سخنی هستم که خداوند در سفر پیدایش به او گفت: «مگر هیچ امری نزد خداوند مشکل است؟»

خداوند به یکایک ما می گوید: «آیا کاری هست که انجام دادنش برای پروردگار مشکل باشد؟» آیا گمان می کنید آرزوهایتان آنقدر بزرگند که برآورده کردنشان برای خداوند مشکل است؟ آیا گمان می کنید آنقدر رابطه تان با شخص مورد نظرتان خراب شده که اصلاح آن برای خداوند دشوار است؟ آیا گمان می کنید بقیه عمرتان باید با بیماری ای دست و پنجه نرم کنید که دچارش هستید؟

نه، همین امروز نگاهتان را عوض کنید. خداوند می فرماید: «من قادر متعالم. می توانم هر شرایطی را تغییر دهم.»

مهم نیست در جهان پیرامون چه اتفاقی می افتد. او پروردگاری شگفت انگیز است!

خداوند می فرماید: «اگر برایم محدودیت تعیین نکنید، شما را با لطفم حیرت زده





خواهم کرد. نه تنها همه نیازهایتان را برآورده می سازم، بلکه فراتر از آن می روم و آنچه قلبتان طلب می کند به شما عطا می نمایم.» در جایی دیگر از عبارت «درخواست های نهانی قلبی» استفاده شده است. این درخواست های نهانی همان آرزوهای پنهانند، همان تمایلات نهفته و همان وعده هایی که درباره آنها با هیچکس صحبت نکرده اید، چون فقط رازی بین شما و خداوند بوده اند. این را بدانید که خداوند می خواهد امروز درخواست های نهانی شما را برآورده سازد. آیا نگرش جدیدی اتخاذ کرده اید؟ آیا به آنچه خواست خداست ایمان کامل دارید؟

گاهی اوقات فکر می کنیم: «خدا کارهای مهم تری دارد تا اینکه بخواهد به من کمک کند در شغلم موفق شوم یا برای دیدن اقوامم به خارج از کشور بروم. نمی توانم با این خواسته ها مزاحم خدا شوم. درخواست های من خیلی مهم نیستند.»

نه، اصلاً اینطور نیست که فکر می کنید. خداوند همان کسی است که آن رؤیا را در قلب شما قرار داده است. من، در جایگاه پدر، دوست دارم برای فرزندانم بهترین کارها را انجام دهم. دوست دارم باعث شوم روز خوبی داشته باشند. از شما می خواهم همین رابطه را به ارتباطتان با خداوند در نظر بگیرید. او می خواهد بهترین کارها را



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

برایتان انجام دهد و با لطفش شگفتزده تان کند.

وقتی واقعا ایمان داشته باشید، ایمانتان باعث به جریان افتادن سلسله ای از اتفاقات می شود. خداوند می خواهد آرزوهای قلبیتان را برآورده سازد. من حتی همین الان هم باور دارم که چون ایمانتان قوی است و می گوئید «خدایا، ایمان دارم»، خداوند ترتیب کارها را طبق خواسته شما می دهد.

.....

خداوند همان کسی هست که آن رؤیا را در قلب شما قرار داده است...

او می خواهد با لطفش شگفتزده تان کند.

.....

او افراد شایسته و فرصت های مناسب را سر راهتان قرار می دهد. در روزهای آینده، افزایش فوق العاده نعمت ها و برکات انفجاری خداوند را مشاهده می کنید.



## روز بیست و دوم

.....

من ایمان دارم که پیروزمندانه خواهم زیست. من در ذهن خداوند خلق شدم. من  
خصوصیات ژنتیکی یک فرد برنده را دارم. تاجی از لطف الهی بر سرم است. خونی  
متعالی در رگ هایم جاری است. من سر هستم، نه دم. بالا هستم، نه پایین. من با  
هدف، با احساس و تحسین زندگی خواهم کرد و می دانم که سرنوشتم این است که  
پیروزمندانه زندگی کنم. این باور من است.

.....

..



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

در آیه ۱۷:۵ رساله پولس رسول به رومیان آمده است: «بیشتر آنانی که افزونی فیض و بخشش عدالت را می پذیرند، در حیات فرمانروایی خواهند کرد.» خداوند وقتی به ما می نگرد دوست ندارد شکست خورده ببیندمان. دوست ندارد ما را در وضعیتی ببیند که به سختی گام برمی داریم و موقعیت های پس مانده را تصاحب می کنیم. خداوند شما را مثل فرمانروایی پیروز می بیند. او شما را چون ملکه ای می بیند. پروردگار از روح خود در شما دمیده است. قرار است که من و شما در زندگی فرمانروایی کنیم.

می دانید معنای «فرمانروایی کردن» چیست؟ یعنی «قدرت از آن تو است». ما تا چه زمانی فرمانروایی می کنیم؟ خداوند می فرماید که همه عمرمان را. یعنی مادام که زنده ایم قدرت داریم. مثل شهردار مهلت دو ساله یا مثل رئیس جمهور مهلت چهار ساله نداریم. مدت زمان فرمانروایی شما تک تک روزهای عمرتان است، که پیروزمندانه زندگی کنید، به مراحل جدید صعود کنید و به آرزوهای بزرگتان برسید. روزهایی که احساس نمی کنید پادشاه یا ملکه اید، فقط کافی است انگشتان را روی نبضتان بگذارید و بدانید تا زمانی که احساس کنید نبضی می زند، می توانید



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

بگویید: «تو چه می دانی؟ هنوز زمان فرمانروایی من تمام نشده است.» بگذارید این کار به منزله یادآوری اتخاذ نگرش جدید باشد.

.....

بر اساس آنچه می بینید عمل نکنید  
بلکه بر اساس آنچه می دانید عمل کنید.

.....

گاهی اوقات باید این کار را با ایمان کامل انجام دهید. ممکن است احساس پیروزی نداشته باشید. ممکن است به نظر بیاید متبرک نیستید، اما دوست دارم به شما بگویم: «آنقدر وانمود کنید که پیروزید تا بالاخره پیروز شوید.» وقتی ایمان دارید باید مثل پادشاهان راه بروید، مثل آنها حرف برنید، لباس بپوشید، لبخند بزنید؛ بر اساس آنچه می بینید عمل نکنید بلکه بر اساس آنچه می دانید عمل کنید. در وجود شما خونی متعالی جریان دارد. خون شما خون یک فرد برنده است. شما آفریده شده اید تا در زندگیتان فرمانروایی کنید.

بسیاری از مردم پایین تر از سطح لیاقتشان زندگی می کنند، به این دلیل که



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

نگاهشان به زندگی هنوز پوشیده است از اشتباهات و نومیدی های گذشته و اینکه چگونه آن اتفاقات افتاد. این افراد احساس فرمانروایی نمی کنند. آنها اصلا نمی اندیشند که می توانند افرادی موفق باشند و به آن آرزویی که خداوند در قلبشان نهاده واقعا دست پیدا کنند. اما ایمان دارم الآن که دارم از مبحث ایمان با شما حرف می زنم، چیزی در درونتان اتفاق می افتد.

بذرهای جدیدی دارند ریشه می دوانند؛ سدهای محکمی که سال ها شما را به عقب می رانند همین حالا شکسته می شوند. فقط باید بر خیزید و بگویید: «درست است. من در جایی که هستم متوقف نخواهم شد. می دانم که اکنون زمان قدرت داشتن من است. بله، ممکن است مدتی عقب مانده باشم، اما حالا وقت اعلام کردن خبری جدید است: من دوباره برگشته ام و قدم در راهی خواهم گذاشت که خداوند مرا برای آن خلق کرده است.»



## روز بیست و سوم

.....

من ایمان دارم که فردی «مردم ساز» هستم. من به دنبال فرصت هایی می گردم که از طریق آنها مردم را تشویق کنم که بهترین ویژگی هایشان را پیدا کنند. به آنها کمک می کنم که به آرزوهایشان برسند. با کلماتی سرشار از ایمان و پیروزی با آنها سخن خواهم گفت. آنها را تصدیق و با حرفشان موافقت می کنم. به آنها اجازه می دهم که بدانند چقدر ارزشمندند. من عظمت وجودی آنها را به یادشان می آورم و کمکشان می کنم تا بالاتر بروند و تبدیل به آن کسی شوند که خداوند می خواهد. این باور من است.

.....



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

آیا می دانید آدم های زیادی هستند که هرگز کسی به آنها نگفته است: «تو برنده ای!»؟ اینها آدم هایی هستند که همین حالا هم در زندگی شما وجود دارند. آدم هایی که با آنها کار می کنید، فوتبال بازی می کنید، حتی شاید عضو خانواده تان باشند - کسانی که تشنه دریافت تأیید شما هستند. آنها آرزو دارند که شما زندگیشان را با کلمات امید بخش متبرک سازید.

نمی دانید چقدر خوشحال می شوند که تأیید شان کنید و به آنها بگویید که بدون هیچ دلیل خاصی به آنها افتخار می کنید و مطمئنید کارهای بسیار بزرگی انجام خواهند داد. همه احتیاج دارند قدرشان دانسته شود. هر کسی نیازمند تحسین شدن است. هر کسی احتیاج به کلمات متبرک دارد.

.....

همه احتیاج دارند قدرشان دانسته شود.

هر کسی نیازمند تحسین شدن است.

هر کسی احتیاج به کلمات متبرک دارد.

.....





## کتاب آرامش در پرتو ایمان

بگذارید امروز سؤالی از شما بکنم، شما چه نوع بذری در وجود فرزندتان،

همسرتان، دوستان یا برادرزاده تان خواهید کاشت؟ آیا کسی را باور دارید؟ آیا اصلاً

علاقه دارید ببینید چگونه می توانید زندگی کسی را بهتر کنید؟ به آرزوهای دیگران

گوش کنید تا بفهمید خداوند چه چیزی در قلبشان نهاده است. به آنها بگویید که

پشتیبانشان هستید. آنها را تأیید کنید.

با هر فرد موفق که صحبت کنید به شما خواهد گفت که کسی به او ایمان

داشته است. کسی که بذری در وجودش کاشته و هر وقت دلسرد شده، به وی دلگرمی

بخشیده است. کسی که به این فرد کمک کرده تا فرصتی خوب برایش مهیا شود. کسی

که وقتی این فرد گمان می کرده هیچ کاری نمی تواند بکند، برایش از ایمان حرف زده

است.

توماس ادیسون مشوق هنری فورد بود. آقای فورد را «که می خواست ماشینی با

سوخت گازوئیلی بسازد» به ادیسون معرفی کردند. وقتی ادیسون این موضوع را شنید،

چهره اش باز شد. مشتش را روی میز کوبید و گفت: «آفرین! ماشینی که منبع سوخت

خودش را دارد. واقعاً فکر بی نظیری است.»



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

تا آن لحظه هیچکس آقای فورد را تشویق نکرده بود. هیچکس فکر نکرده بود که ایده او خوب است. فورد خودش را قانع کرده بود که از این ایده دست بردارد، اما ناگهان ادیسون از راه رسید و با او از ایمان به تصمیمش حرف زد. این ملاقات نقطه عطفی در زندگی فورد شد. او گفت: «ابتدا فکر می کردم ایده خوبی دارم اما کم کم به خودم شک کردم. تا اینکه یکی از بزرگترین مخترعان جهان از راه رسید و مرا کاملاً تأیید کرد.»

این دقیقاً همان تأثیری است که کلام اطمینان بخش ایجاد می کند. ما نمی دانیم که کلام ما چه قدرتی دارد. گاهی نمی فهمیم که وقتی به کسی می گوییم «من به تو ایمان دارم. تو از پس هر کاری بر می آیی. من صد درصد پشتیبان تو هستم» چه معنایی دارد. هر کدام از ما واقعا باید هوادار درجه اول فردی دیگر باشیم. ما باید دیگران را تشویق کنیم و وقتی از پا می افتند دستشان را بگیریم و بلندشان کنیم. وقتی موفق می شوند باید جشن بگیریم. وقتی با مشکلی دست و پنجه نرم می کنند، برایشان دعا کنیم. آنها را رو به جلو هدایت کنیم. اینها کارهایی است که یک شخص «مردم ساز» انجام می دهد.



## روز بیست و چهارم

.....

من ایمان دارم که فقط کلمات سرشار از ایمان و پیروزی را درباره خودم، خانواده ام و آینده ام به کار خواهم برد. من از کلماتم نه برای «توصیف» شرایط، بلکه برای «تغییر» شرایط بهره می جویم. من فقط از لطف الهی، فرصت های خوب، شفا بخشی و احیا سخن خواهم گفتم. من به خداوند نمی گویم ببین چقدر مشکلاتم بزرگند، بلکه به مشکلاتم می گویم ببینید خدای من چقدر بزرگ است. این باور من است.

.....



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

ما باید به چیزهایی که می‌گوییم توجه کنیم. افرادی را می‌شناسم که همیشه درباره اینکه خیلی خسته و افسرده اند حرف می‌زنند. آنها آنقدر در این باره حرف می‌زنند که حرفشان تبدیل به واقعیت می‌شود. هر قدر بیشتر درباره موضوعات منفی زندگیتان حرف بزنید، بیشتر آنها را به زندگیتان جذب می‌کنید. پس اگر یک روز صبح از خواب برخاستید و احساس خستگی و بی حالی کردید، به جای شکایت کردن باید اعلام کنید: «من قوی‌ام. من پر از انرژی‌ام. خداوند قدرت مرا تجدید می‌کند. من از پس هر کاری که امروز باید انجام دهم برمی‌آیم.»

گاهی اوقات که با همسر از سفرهای بی شمار کاری برمی‌گردیم و پس از مشغولیت‌های بسیاری که پشت سر گذاشته ایم به کلیسا می‌رویم، ویکتوریا می‌گوید: «جوئل، بسیار خسته‌ام. به چشمانم نگاه کن. می‌بینی چقدر قرمز شده‌اند؟» من همیشه می‌گویم: «نه، ویکتوریا. تو عالی به نظر می‌رسی و مثل همیشه زیبایی.» او خیلی خوب مرا می‌شناسد. در جوابم می‌گوید: «نه، اصلاً اینطور نیست. من تو را می‌شناسم. نمی‌خواهی بگویی که من خوب به نظر نمی‌رسم.

حق با ویکتوریا است. وقتی او می‌گوید که قیافه اش بد شده است، حرفش را



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

تأیید نمی کنم. من می خواهم از پیروزی حرف بزنم. اغلب اوقات از خودم می پرسم که چه اتفاقی می افتاد اگر به او می گفتم: «اوه، ویکتوریا، تو اصلاً خوب به نظر نمی رسی.

چهره ات خیلی خسته است. واقعا می خواهی این قیافه را به خودت بگیری؟»

هر طور شده باید به خانه برگردم! پس، جز با امیدواری حرف نخواهم زد. هر

قدر بیشتر درباره خستگی حرف بزنیم، خسته تر خواهیم شد. هر قدر بیشتر درباره

افسردگی حرف بزنیم، افسرده تر خواهیم شد. هرچه بیشتر درباره اضافه وزن تن حرف

بزنید، از ریخت افتاده تر خواهید شد؛ پس به سمت پیروزی، تغییر مسیر دهید.

درباره آنچه هستید صحبت نکنید. درباره آنچه می خواهید بشوید حرف بزنید.

خانم جوانی را می شناسم که از کارکنان کلیسای لیک وود است. او به گروه بانوان

ما گفته بود که هر روز صبح، قبل از ترک خانه، به آینه نگاهی می اندازد و می گوید

«دختر، امروز خیلی خوب به نظر می رسی.»

چندی پیش او را دیدم و پرسیدم که آیا هنوز اینکار را انجام می دهد یا نه. در جوابم

گفت: «بله جوئل. اتفاقاً همین امروز اینکار را کردم. در آینه نگاهی به خودم انداختم و

گفتم: دختر، بعضی روزها خوب به نظر می رسی، اما امروز خیلی خوب به نظر



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

می رسی.»

.....  
خودتان را تشویق کنید. با زندگیتان درباره شکست حرف نزنید.

.....  
شما را تشویق می کنم که مثل آن زن، جسور باشید. خودتان را تشویق کنید. با زندگیتان درباره شکست حرف نزنید. جسورانه جرئت کنید و بگویید: «امروز عالی به نظر می رسم. من محصول فکر خداوند قادر و متعالیم. قوی و بااستعدادم. متبرکم. خلاقم. امروز برایم روزی پربرکت خواهد بود.»



## روز بیست و پنجم

.....

من ایمان دارم که فقط زنده نیستم، بلکه کامروایم. من برخلاف تمام مشکلاتی که سر  
راهم قرار می گیرند، سعادتمند خواهم شد. می دانم که هر شکستی مقدمه ای برای  
بازگشت دوباره است. دچار رخوت نمی شوم، دست از آرزوهایم نمی کشم و همین  
جایی که هستم، متوقف نمی شوم. می دانم که تنها گوشه ای از لطف خداوند می تواند  
همه چیز را تغییر دهد. من برای شروع سالی پر از برکات الهی و کامیابی آماده ام. این  
باور من است.

.....



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

بعضی از مردم به جای اینکه اندیشه کامیابی را در سر داشته باشند فقط اسیر ذهنیت زنده ماندنند. اخبار آشفته را تماشا می کنند و سریع تصمیم می گیرند: «خیلی بد است. چگونه می توانم از پس این اوضاع بر بیایم؟» همانطور که دیگران می توانند با شما از زنده بودن صرف حرف بزنند، من می خواهم با شما از کامروایی صحبت کنم. فهمیده ام که باید در ارتباط با آنچه خداوند به ما داده از خرد خود استفاده کنیم. اما اعتقاد ندارم که عقب بنشینیم و دست از پیگیری رؤیاهایمان برداریم، چرا که در این صورت دیگر نمی توان انتظار افزونی و لطف الهی داشت. البته این را هم باور ندارم که باید روی یک بعد تمرکز کنیم یا سعی کنیم شرایط را همانطور که هست نگاه داریم، چرا که این همان ذهنیت زنده ماندن یا بقاست.

به خاطر داشته باشید: «همانطور که خداوند پنج قرص نان و دو عدد ماهی را چنان تکثیر کرد که هزاران نفر را اطعام نمود، به راحتی می تواند داشته های شما را هم تکثیر کند. او می تواند زمان شما را چنان زیاد کند که بتوانید کارهای بیشتری انجام دهید. می تواند بر خردمندی شما بیفزاید تا کمکتان کند تصمیمات بهتری بگیرید.





.....

او می تواند زمان شما را چنان زیاد کند که بتوانید

کارهای بیشتری انجام دهید. می تواند بر خردمندی شما بیفزاید

تا کمکتان کند تصمیمات بهتری بگیرید.

.....

کنترل کامل همه چیز در دستان خداست. وقتی اوضاع پیچیده می شود کمر خم

نکنید و با خود نگویید: «وای خیلی بد شد. اگر می توانستم صبورتر باشم و سال بعد

اینکار را انجام بدهم...» نه، پافشاری کنید و بگویید: «من فقط زنده بودن صرف را نمی

خواهم، بلکه می خواهم سعادتمند شوم. علی رغم تمام مشکلات، پیروز خواهم شد.»

بانویی جوان برایم تعریف می کرد که مدتی طولانی درگیر مشکلات زندگی زناشویی

اش بوده و البته تمام تلاشش را هم برای حفظ آن زندگی کرده است، اما متأسفانه

نتیجه نداده بود. به من گفت: «جوئل، خوبی اش این است که حداقل زنده ماندم.»

خوشحالی او از این بود که بعد از تحمل این همه مشکلات هنوز زنده است، ولی من

معتقدم او بیشتر شبیه یک لاستیک پنچر شده بود؛ دختر زیبایی که حرارتش را از



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

دست داده و برق چشمانش رفته بود.

آنچه را به آن خانم گفتم به شما هم می گویم: مشکلات را پشت سر گذاشتید اما نمی توانید با این تفکر که فقط «زنده باشم» سر کنید. خداوند فصل های جدیدی پیش رویتان قرار داده و می خواهد درهای زیادی به رویتان بگشاید. پروردگار می خواهد بخش بعدی زندگی شما بهتر از بخش اول آن باشد.

فکر اینکه «فقط زنده باشم» شما را از رسیدن به بهترین خواسته خداوند باز می دارد. تحمل کنید و بگویید: «خدایا! تو وعده دادی که آنچه باعث رنج من است به نفع من خواهد بود. ممکن است حوادثی چون آتش سوزی و قحطی و سیل را از سر گذرانده باشم، اما می دانم که اینک زمان لطف تو فرا رسیده است؛ زمانی که از آن من است تا نعمت های بیشتری از تو ببینم.»

بر سر ایمانتان بمانید. از شما می خواهیم که از همین حالا از خداوند انتظار داشته باشید که فراوانی بیشتری وارد زندگیتان کند. انتظار داشته باشید که امسال بهترین سال زندگیتان باشد.



## روز بیست و ششم

.....

من ایمان دارم که شجاعت را انتخاب می کنم و نه ترس را! من فقط درباره چیزهای مثبت و نکات خوب موقعیتم فکر می کنم. من از انرژی ام برای ایمان داشتن استفاده می کنم و نه برای نگران بودن. ترس هیچ نقشی در زندگی ام ندارد. من بر افکار منفی و مأیوس کننده تمرکز نمی کنم. ذهن من طبق آنچه خداوند درباره من می گوید تنظیم شده است. می دانم که برنامه خداوند برای من برنامه ای متشکل از موفقیت، پیروزی و فراوانی است. این باور من است.

.....



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

ترس و ایمان از یک نظر مشترکند. هر دوی آنها از ما می خواهند باور کنیم  
اتفاقی خواهد افتاد که ما نمی توانیم آن را ببینیم.

ترس می گوید: «منفی ها را باور کن. پهلویت درد می کند؟ مادر بزرگت هم از این  
بیماری مرد. کارت تمام است.»

ایمان می گوید: «این بیماری دائمی نیست. موقتی است.»

ترس می گوید: «اوضاع کار خراب است. داری ورشکست می شوی.»

ایمان می گوید: «خدا همه نیازهایت را برآورده می سازد.»

ترس می گوید: «خیلی سختی کشیده ای. دیگر هرگز طعم خوشبختی را نخواهی  
چشید.»

ایمان می گوید: «بهترین روزهای زندگی ات را پیش رو داری.»

نکته کلیدی اینجاست: «به هرچه فکر کنیم ریشه می دواند. اگر تمام روز به ترس  
هایمان فکر کنیم و در ذهنمان آنها را بازیچه خود قرار دهیم، به واقعیت تبدیل خواهند  
شد.» به قول معروف، از هرچه بترسیم سرمان می آید.

مردی برایم تعریف می کرد که وقتی همه چیز در زندگی اش عالی پیش می رفته



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

- با خانمی نامزد کرده و همزمان در کارش هم موفق بوده است - اصلاً لذت نمی برده. به جای شکرگزاری از خداوند، می ترسیده که این خوشی ها دوامی نداشته باشند و در ضمن آنقدر این اتفاقات در نظرش خوب بوده اند که باور نمی کرده واقعیت داشته باشند.

به او گفتم: «تو به ترس هایت اجازه می دهی که تحقق یابند. وقتی افکار منفی به سراغت می آیند، اجازه نده ریشه بدوانند. فوراً مسیر ایمان را در پیش بگیر و بگو: خداوند! تو گفتی که لطف یک عمر دوام خواهد داشت. تو گفتی که نعمت و رحمت در تمام روزهای زندگی ام به دنبال خواهند آمد.» این همان ترجیح ایمان بر ترس است.

امروزه چیزهای زیادی برای نگرانی و ترس وجود دارد. مردم نگران اوضاع اقتصادی، سلامتی و فرزندان شانند. اما خداوند به شما می گوید: انرژی ات را صرف نگران بودن نکن، بلکه آن را برای ایمان داشتن به کار ببر.



.....

انرژی ات را صرف نگران بودن نکن،  
بلکه آن را برای ایمان داشتن به کار ببر.

.....

ایمان داشتن، درست به اندازه نگران بودن انرژی می طلبد. خیلی آسان است  
که بگویید: «خدا پاسخگوی همه نیازهای من است.» همانطور که گفتن جمله «هرگز از  
عهده این کار بر نمی آیم» آسان است.  
هرگز انتظار بدترین اتفاق را نداشته باشید. چرا که با این کار ایمانتان را به جهت  
مخالف هدایت می کنید.  
در عوض بگویید: «خدایا، زندگی من در دستان تو است. می دانم که تو تمام گام  
هایم را هدایت و رهبری می کنی. من انتظار شکست و ناکامی ندارم. من انتظار سالی  
پر از برکت دارم. انتظار دارم اوج بگیرم نه اینکه سقوط کنم.»



## روز بیست و هفتم

.....

من ایمان دارم برای انجام دادن هر کار خوبی که خداوند مقدر فرموده مجهز شده ام. خالق جهان هستی مرا قدرتمند و تدهین کرده است. هر قید و بند و هر محدودیتی از من برداشته شده است. حالا زمان درخشش من است. بالاتر خواهم رفت، بر هر مانعی غلبه خواهم کرد، و چنان پیروزی ای را تجربه خواهم کرد که تاکنون تجربه نکرده ام! این باور من است.

.....



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

خداوند شما را به هر آنچه نیاز دارید مجهز کرده و نیرومندان ساخته است. لازم نیست تقلا کنید و بجنگید تا آنچه می خواهید اتفاق بیفتد. آنچه لازم است در درون شماست: قدرت، خلاقیت، ایده های تازه. خداوند پیشاپیش آدم های خوب را برایتان آماده کرده و فرصت هایی را که به آنها احتیاج دارید برایتان مهیا کرده است، چرا که با تدهین الهی، برکات و نعمت هایش امور را بر شما آسان گردانده است.

وقتی پسر بچه بودم با گروهی از دوستانم در ساحل فوتبال بازی می کردم. آن موقع یک روغن استوایی هاوایی مخصوص برنزه شدن به تمام بدنم می مالیدم تا از آفتاب سوختگی در امان بمانم. اما این روغن بازی ام را هم بهتر می کرد. من به خودی خود سریع می دویدم اما با استفاده از آن روغن، دیگر هیچکس نمی توانست جلوی مرا بگیرد. پسران بزرگتر که هیکلشان دو برابر من بود سعی می کردند مرا بگیرند اما من از دستشان لیز می خوردم. مزیت این بود که کاملاً روغن مالی شده بودم.

این دقیقاً همان شرایطی است که وقتی با روغن الهی تدهین می شوید، تجربه می کنید: چیزهایی که قاعدتاً باید شما را از پا درآورند بی اثر می شوند. شاید از کارتان اخراج شده باشید و قاعدتاً احساس سرخوردگی بکنید اما، در عوض، با ایمانی





## کتاب آرامش در پرتو ایمان

محکم به دنبال کار می گردید و سرانجام موفق می شوید کاری بهتر پیدا کنید.

شاید احساس سرخوردگی شما به علت رابطه ای باشد که پایان یافته است و

قاعدتا باید احساس تلخکامی کنید اما، در عوض، ایمان قوی خود را حفظ می کنید و

می بینید که خداوند در دیگری را در یک رابطه بهتر برایتان باز می کند.

وقتی با شرایط سخت مواجه می شوید، به خودتان یادآوری کنید: «من برای

این روزها تدهین شده ام. منفی نگر نخواهم بود. شادمانی ام را از دست نخواهم داد.

سرشار از احساس تحسینم. می دانم که خداوند کنترل همه چیز را در دست دارد.

ایمان دارم که خداوند آنچه را زجرم می دهد از من می گیرد، آن را تغییر می دهد و به

نفعم به کار می برد.»

.....  
ایمان دارم که خداوند آنچه را زجرم می دهد از من می گیرد،

آن را تغییر می دهد و به نفعم به کار می برد.

.....  
اگر اینکار را انجام دهید، یک روز به گذشته تان نگاه می کنید و می فهمید که



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

به سبب روغنی که خداوند به وجودتان زد، توانستید از همه روزهای سخت بگذرید. وقتی گمان می کردید دیگر نمی توانید ادامه دهید، خداوند به شما قدرت داد. وقتی که بایستی دلسرد و مأیوس می شدید، خدا به شما شادمانی داد. وقتی هیچ راهی جلوی پایتان نمی دیدید، خداوند برایتان دری گشود. حالا می توانید به گذشته نگاهی بیندازید و همراه من بگویید: «اگر الطاف الهی در زندگی ام نبود، الآن من کجا بودم؟»



## روز بیست و هشتم

.....

من ایمان دارم که خداوند می داند که خواستار اتفاقات بزرگی در زندگی ام هستم. دعاهایم جسورانه خواهند بود و بزرگترین ها را باور دارم و انتظارشان را می کشم. از خدا می خواهم که آرزوهای پنهانی را که در اعماق قلب منند برآورده سازد. اگر به نظر نمی رسد که وعده های حتمی محقق می شوند، نومید و تسلیم نمی شوم. من با جسارت دعا می کنم و از خداوند می خواهم که اقتدارش را نشانم دهد، چرا که می دانم هیچ چیز برای خدا غیر ممکن نیست.

این باور من است.

.....



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

بسیاری اوقات گمان می کنیم نباید خواسته زیادی داشته باشیم، چرا که نمی خواهیم حریص و خودخواه باشیم. مردمی را دیده ام که به من می گویند: «جوئل، اگر خداوند مقدر بداند نعمتی به من عطا کند، این کار را خواهد کرد. او خداست.»

اما این راهش نیست. خداوند انتظار دارد که از او درخواست کنیم. در متون مقدس آمده است: «ندارید چون درخواست نمی کنید.» اگر لطف الهی، نعمت ها و افزونی را طلب نمی کنید، به این معناست که ایمان خود را نشان نمی دهید.

آدم هایی را می شناسم که درخواست می کنند اما دعاهایشان حقیرانه است: «خدایا، کاری کن که فقط پنجاه سنت به حقوقم اضافه شود.» یا «خدایا می شود کاری کنی که زندگی مشترکم را حفظ کنم؟» این افراد به گونه ای رفتار می کنند که انگار می خواهند خدا را اذیت کنند.

نه، جسارت خواسته های بزرگ را داشته باشید. عیسی مسیح (ع) می گوید: «مطابق ایمانتان دریافت خواهید کرد.» این جمله بدان معناست که اگر برای چیز کوچکی دعا کنید، چیز کوچکی دریافت خواهید کرد. اما اگر یاد بگیرید که دعاهایتان جسورانه و بزرگ باشند و انتظار بزرگترین ها را داشته باشید، خدا هم کارهای بزرگی



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

برای زندگیتان می کند.

.....  
اگر یاد بگیرید که دعاهايتان جسورانه و بزرگ باشند...

خدا هم کارهای بزرگی برای زندگیتان می کند.

.....

ممکن است در اعماق وجودتان آرزویی داشته باشید اما هرگز آن را از خدا  
نخواستہ باشید. طلب کردن خواسته اصلا کار اشتباه و خودخواهانه ای نیست. خداوند  
از ما انتظار دارد که طلب کنیم.

در مزامیر داود(ع) آمده است: «از من درخواست کن و امت ها را به میراث تو

خواهم داد و اقصای زمین را ملک تو خواهم گردانید.» خداوند می فرماید: «از من

کارهای بزرگ بخواهید. از من بخواهید آن آرزوهای پنهانی را که در قلبتان نهاده ام

برآورده سازم. از من بخواهید آرزوهای تحقق نیافته ای را محقق سازم که در حالت

عادی تحقق یافتنشان غیر ممکن به نظر می رسد.»

در تنهاییتان - وقتی که فقط خودتان و خدا هستید - جرئت کنید و نهانی ترین



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

آرزوها و خواسته هایتان را از او طلب کنید. ممکن است تحقق آنها غیر ممکن به نظر برسد اما صادق باشید و بگویید: «خدایا، نمی دانم آنچه می خواهم چگونه می تواند اتفاق بیفتد. اما من آرزو دارم که کار و حرفه ای مختص خودم داشته باشم. خدای بزرگ، من از تو می خواهم کمک کنی.» یا «خدایا، دلم می خواهد به دانشگاه برگردم اما وقت کافی ندارم. پول ندارم. خدایا، از تو می خواهم راهی برایم باز کنی.» جرئت کنید و بزرگترین خواسته ها و آرزوهایتان را از خدا بخواهید.



## روز بیست و نهم

.....

من ایمان دارم خداوند کاری می کند که همه چیز دست به دست هم بدهد تا به خیر و صلاح من تمام شود. ممکن است چیزهایی وجود داشته باشد که الآن دلیلشان را ندانم، اما اصلاً نگران نیستم. می دانم که همه قطعات پازل هنوز جور نیستند. یک روز همه قطعه ها جور می شوند و همه چیز معنا می یابد. خواهم دید که برنامه بی نظیر خداوند مرا به جاهایی می برد که حتی خوابشان را هم ندیده بودم. این باور من است.

.....



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

همه انسانها با چالش ها و نומیدی هایی دست و پنجه نرم می کنند که به نظر می رسد اصلا معنایی ندارند. در این مواقع خیلی زود دلسرد می شویم و می گوییم: «چرا این اتفاق برای من افتاد؟ چرا کسی که دوستش داشتم نتوانست از عهده این کار برآید؟ چرا این آدم چنین رفتار بدی با من کرد؟ چرا اخراج شدم؟ خواسته من از شما این است که بفهمید گرچه زندگی همیشه با شما منصفانه برخورد نمی کند، خداوند منصف است. او وعده داده که همه چیز دست به دست هم می دهد تا به خیر و صلاح ما باشد.

من باور دارم که عبارت کلیدی، عبارت «دست به دست هم دادن» است. شما نمی توانید چالشی را در قسمتی از زندگیتان بایگانی کنید و بگویید: «خب، همه زندگی ام از بین رفت.» آن چالش فقط قسمتی از زندگی شماست. تنها خداست که می تواند تصویر بزرگ را ببیند.

نومیدی ما پایان راه نیست. زندگی شما با شکستی ساده متوقف نمی شود. چالشی که شما با آن مواجهید، فقط یک قطعه از پازل شماست. قطعه دیگری از راه می رسد که قطعات دیگر را به هم وصل می کند. همه چیز دست به دست هم می دهد تا به





## کتاب آرامش در پرتو ایمان

خیر و صلاح شما باشد.

بعضی از مردم قبل از اینکه همه قطعات پازل جور شود مأیوس می شوند. خداوند به شما وعده یک طرح بزرگ را داده است. او سرنوشت شما را از قبل با پیروزی رقم زده است. وقتی اتفاقاتی می افتد که شما دلیلشان را نمی دانید - روزهای سختی که هیچ مفهومی برایتان ندارد - به هیچ وجه درجا نزنید. خداوند قطعات بیشتری از پازل را سر راهتان قرار می دهد.

شاید احساس کنید که زندگیتان چیزی کم دارد. ممکن است این کمبود در حیطه مسائل اقتصادی، شغلی یا ازدواجتان باشد. اما تنها کاری که خداوند می کند اضافه کردن قطعه های جدید به پازل شماست و آن وقت زندگیتان کامل و درست می شود. آن قطعه های جدید ممکن است افراد خوب، فرصت های مناسب یا توقف های خوبی باشند که به موقع از راه می رسند.

کم طاقت نباشید. هنوز تا زمانی که خداوند خواهد گفت «ورقه بالا» وقت باقی است. اگر برای پیشرفت به جلو اصرار کنید، یک روز به پشت سرتان نگاه خواهید کرد و خواهید دید که چگونه همه این اتفاقات، جزئی از برنامه عظیم خداوند برای زندگی



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

ما بوده است. شما باید اعتماد درونی عمیقی داشته باشید، اعتماد قلبی ای که بگویید: «من می دانم خداوند برنامه ای عالی برای زندگی ام دارد. می دانم گام های مرا هدایت می کند. هر چند که ممکن است از حکمت اتفاقات بی خبر باشم، اما می دانم که هیچ چیز برای خداوند عجیب نیست، چرا که او خود از طریق اوضاع را به نفع من عوض می کند.

.....

کم طاقت نباشید. هنوز تا زمانی که خداوند خواهد گفت  
«ورقه بالا» وقت باقی است.

.....



## روز سی ام

.....

من ایمان دارم قبل از اینکه دست به کار شوم، خداوند خودش چاله چوله ها را پر می کند. او پیشاپیش افراد خوب، فرصت های مناسب و راه حل ها را برای مشکلاتی که قبلاً نداشته ام آماده کرده است. هیچکس، هیچ بیماری ای و هیچ نومییدی ای نمی تواند جلوی برنامه خداوند را بگیرد. آنچه او وعده داده است، محقق خواهد شد. این باور من است.

.....



یکی از دوستانم تعریف می کرد که چندی پیش در تلاش بود تا مسئله ای قانونی را حل کند اما وقتی به یکی از مسئولان اداره ای دولتی مراجعه کرد، آن شخص به او گفت که رسیدگی به پرونده اش دو سال طول می کشد. دوست من با خوشرویی و خیلی مؤدبانه پرسید: «آیا راهی هست که این کار زودتر انجام شود؟»

آن شخص که مقام مسئول آن اداره هم بود با بدخلقی جواب داد: «همان که گفتم، دو سال طول می کشد. سیستم، تازه راه اندازی شده است. پرونده های زیادی قبل از شما در نوبت هستند. هنوز زمان زیادی مانده تا بتوانم به تشریفات اداری کار شما رسیدگی کنم.» دوست من تسلیم نشد و گفت: «خب، اشکالی ندارد. من دعا می کنم و ایمان دارم که خداوند کاری می کند که رسیدگی به پرونده ام سریع تر انجام شود.»

حرف او باعث شد که مرد خشمگین تر شود. برای همین در جواب دوستم با لحنی طعنه آمیز گفت: «هر قدر می خواهی دعا کن. اما من مسئول این پرونده ام و به شما می گویم که کارتان دو سال طول می کشد.»

شش هفته بعد همان مقام مسئول به دوستم زنگ زد و گفت: «به اداره بیایید.



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

پرونده تان آماده است.»

دوستم که گمان می کرد اشتباهی صورت گرفته است، پرسید: «آیا مطمئنید که

پرونده من آماده است؟»

مرد گفت: «بله، مطمئنم.»

دوستم در اسرع وقت به اداره مربوط رفت. به مرد گفت: «خیلی ممنون. اما من

فکر می کردم طبق گفته شما این کار حداقل دو سال طول بکشد.»

مسئول اداره گفت: «بله، گفتم. اما از آن موقع که شما را دیدم حتی یک لحظه

هم از ذهنم خارج نشدید. وقتی صبح از خواب بیدار می شدم به شما فکر می کردم.

وقتی ناهار می خوردم به شما فکر می کردم. شب هم وقتی به رختخواب می رفتم

به شما فکر می کردم. دیگر از فکر کردن به شما خسته و مریض شدم. پرونده تان را

بردارید و بروید.»

در فصل نهم سفر تنبیه آمده است: «ای اسرائیل، بشنو. تو امروز از اردن عبور

می کنی، تا داخل شده، قوم هایی را که از تو عظیم تر و قوی ترند و شهرهای بزرگ را

که تا به فلک حصاردار است، به تصرف آوری.» سپس وعده الهی بیان می شود: «پس



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

امروز بدان که یَهُوَه، خدایت، اوست که پیش روی تو مثل آتش سوزنده عبور می کند، و او ایشان را هلاک خواهد کرد، و پیش روی تو ذلیل خواهد ساخت. پس ایشان را اخراج نموده، به زودی هلاک خواهی نمود، چنان که خداوند به تو گفته است.»

شما هم ممکن است مانند دوست من در شرایطی قرار بگیرید که خلاصی از آن غیر ممکن به نظر برسد. از شواهد امر پیداست که هیچ شانسی ندارید. اما خداوند حواسش به دشمنانتان هست و اینگونه می توانید به سرعت بر آنها پیروز شوید. ما با قدرت و توانایی خود پیروز نمی شویم، برعکس، پیروزی ما به این دلیل است که خداوند توانا، که آینده ما در دستان اوست، جلوتر از ما گام برمی دارد، با مشکلات ما می جنگد، چاله چوله ها را پر می کند و حتی کاری می کند دشمنانمان بخواهند با ما خوب رفتار کنند.

.....

خداوند توانا، که آینده ما در دستان اوست،

جلوتر از ما گام برمی دارد، او با مشکلات ما می جنگد.

.....



## روز سی و یکم

.....

من ایمان دارم هر چیزی که در زندگی ام مغایر خواست خداست، تغییر می کند.  
بیماری، مشکلات، کمبود ها و میانه حالی ها دائمی نیستند. من نه بر اساس آنچه می  
بینم، بلکه بر اساس آنچه می دانم به جلو می روم. من پیروزم نه قربانی. من همان  
چیزی خواهم شد که خداوند مرا به آن نیت خلق کرده است. این باور من است.

.....



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

طبق متون مقدس، یوسف (ع) در قلبش آرزوی بزرگی داشت. وقتی جوان بود خدا به او وعده داد که رهبری بزرگ خواهد شد و حتی ملتی را رهبری خواهد کرد. اما یوسف قبل از آنکه به آرزویش برسد، بدبختی های بسیاری را از سرگذراند. برادرانش به او حسادت می کردند. آنها یوسف را به درون چاهی عمیق انداختند و گمان کردند او مرده است. اما طبق رساله دوم پولس رسول به قرنتیان: «در حالی که ما نظر می کنیم به چیزهای نادیدنی نه به چیزهای دیدنی، زیرا که آنچه دیدنی است موقتی است و نادیدنی جاودانی.» و بنا بر روایتی دیگر، یوسف می دانست: «آنچه دیده می شود در معرض تغییر است، اما آنچه دیده نمی شود، ابدی است.»

چیزهایی که با چشم سر می بینیم موقتی اند، اما چیزهایی که با چشم ایمانمان ابدی اند. با وجود این، اغلب اجازه می دهیم که چیزهای موقتی دلسردمان کنند و کاری کنند که دست از آرزویمان برداریم.

نباید به هر آنچه مغایر با آرزویی است که خداوند در قلبتان نهاده، به چشم موضوعی دائمی نگاه کنید، بلکه باید آن را موضوعی در معرض تغییر ببینید. یوسف این اصل را درک کرده بود. او وقتی به درون چاه افتاد، می دانست که چنین سرنوشتی





با آنچه خداوند بر پرده قلبش ترسیم کرده است، مطابقت ندارد.

.....

نباید به هر آنچه مغایر با آرزویی است که خداوند در قلبتان نهاده،

به چشم موضوعی دائمی نگاه کنید،

بلکه باید آن را موضوعی در معرض تغییر ببینید.

.....

یوسف خودش را رهبری بزرگ می دید، بنابراین مأیوس نشد. او در اعماق

وجودش می دانست که این چاه موقتی است. این اتفاق با آنچه او با چشمان ایمانش

دیده بود همخوانی نداشت.

یوسف سالها در مصر بردگی و کار کرد. اما باز هم نومید نشد. فقط دوباره تصویر

را در ذهنش مرور کرد و گفت: «نه، من برده و کارگر نیستم. برده بودن با آنچه خداوند

به قلبم وعده داده مطابق نیست. پس این نیز بگذرد.»

سالها نومیدی، شکست و اوضاع ناعادلانه پشت سر هم می آمدند و می رفتند.

یوسف فقط تصویری را که خداوند در قلبش ترسیم کرده بود مرور می کرد. تا اینکه



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

یک روز درها باز شد و یوسف عزیز تمام سرزمین مصر شد. در این زمان بود که او بالاخره گفت: «اکنون آنچه اتفاق افتاده دائمی است؛ تصویری است که تمامی این سالها در ذهنم می دیده ام.»

همه ما با نومییدی ها، شکست ها و اوضاع ناعادلانه روبرو می شویم. زمان هایی می رسد که احساس می کنید ته چاه انداخته شده اید. اما به جای اینکه دلسرد شوید و به احساساتان اجازه دهید که نگاهتان را ابری کند، فقط به درونتان بنگرید. خواهید دید چاهی که در آن افتاده اید، با آنچه خدا به قلبتان وعده داده مطابقت ندارد. مثل یوسف می گوئید: «این اوضاع دائمی نیست. این مرحله فقط دست اندازی دیگر در جاده رسیدن به سرنوشت الهی ام است!»



## کلام آخر

به عنوان کلام آخر دوست دارم به شما بگویم که اگر می خواهید با پیروزی

زندگی کنید، باید ایمانی داشته باشید که کوه را جابجا کند. همه ما با کوه هایی در

زندگیمان روبرو می شویم. این کوه ممکن است در زندگی مشترکمان قرار گیرد و باعث

شود نبینیم که چگونه می توانیم در کنار همسرمان بمانیم. شاید این کوه در مسائل

مالی، سلامتی یا رؤیاهایمان ایجاد شود.

ما بسیاری اوقات درباره کوه هایمان دعا می کنیم: «خدایا، لطفا کمک کن. خدایا،

فرزندم را به راه راست هدایت کن. خدایا، خواهش می کنم این ترس را از من بگیر.»

بله، دعا کردن خوب است. خوب است که از خدا بخواهید کمکتان کند. اما وقتی با یک

کوه در زندگیتان روبرو می شوید، فقط دعا کردن کافی نیست. فقط ایمان داشتن کافی

نیست. فقط فکرهای خوب داشتن کافی نیست. کلید حل مسئله اینجاست: «شما باید

با کوهتان حرف بزنید.» در انجیل مرقس آمده: «... هر که بدین کوه گوید منتقل شده،



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

به دریا افکنده شو در دل خود شک نداشته باشد بلکه یقین دارد که آنچه گوید می شود، هر آینه هر آنچه گوید بدو عطا شود.»

شما ممکن است درباره چیزهایی دعا کنید که باید با آنها حرف بزنید. لازم نیست درباره ترسی که دارید، دعا کنید. در عوض باید بگویید: «ای ترس، به تو دستور می دهم از سر راهم کنار بروی. اجازه نمی دهم در زندگی ام باشی.» اگر دچار مشکلات مربوط به سلامتیتان هستید، به جای اینکه به خدا التماس کنید که شفایتان بدهد، باید به بیمارستان اعلام کنید: «ای بیماری، تو حق نداری در بدنم باشی. من بنده خداوند قادر متعالم. کسی اینجا به تو خوشامد نمی گوید. از تو درخواست نمی کنم که بروی. نمی گویم: عزیزم، خواهش می کنم لطفی در حقم بکن و برو. نه، به تو دستور می دهم که از بدنم خارج شوی.»

آموخته ام که اگر با کوه های زندگیتان صحبت نکنید، کوه ها با شما صحبت خواهند کرد. افکار منفی در تمام طول روز به سراغتان خواهند آمد. آنها همان کوه هایی هستند که با شما حرف می زنند.

می توانید عقب بنشینید و دروغ هایشان را باور کنید، یا می توانید برخیزید و



اعلام کنید: «همه چیز را تحت کنترل دارم. به کوه های زندگی ام اجازه نمی دهم با من حرف بزنند. ای کوه، با تو حرف می زنم: از سر راهم کنار برو. تو مرا شکست نخواهی داد.»

تصادفی نیست که خداوند مشکلات ما را به کوه تشبیه کرده است. کوه ها بزرگند. دائمی به نظر می رسند، انگار قرار است همیشه آن جایی که هستند باشند. اما خدا می گوید اگر با کوه هایتان حرف بزنید، خواهید فهمید که دائمی نیستند. اگر درگیر نوعی بیماری، افسردگی یا اعتیاد طولانی مدت باشید، به نظرتان می رسد که اوضاعتان هرگز تغییر نمی کند. اما وقتی از روی ایمان کامل حرف بزنید، چیزی در قلمروی نادیدنی ها اتفاق می افتد: کوه ها در هم می شکنند. نیروهای تاریکی شکست می خورند. دشمن به خود می لرزد.

وقتی شما نه از حیطة اختیارات خودتان، بلکه از حیطة اختیارات خداوند حی و قیوم اعلام نظر می کنید، همه نیروهای بهشتی به شما توجه می کنند. سپاهی قدرتمند از جانب پروردگار عالیمرتبه پشت سرتان خواهد ایستاد. بگذارید به شما بگویم، هیچ قدرتی نمی تواند در برابر قدرت پروردگار ما بایستد. نه بیماری، نه اعتیاد، نه ترس، و



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

نه مشکلات قانونی. اگر بدون هیچ شک و تردیدی حرف بزنید، کوه ها کنار می روند. کوه ها یکشنبه از بین نمی روند. شاید ماه ها طول بکشد، پس نگران نشوید. در قلمروی نادیدنی ها، همه چیز به نفع شما تغییر می کند. روزی حضرت مسیح (ع) در شهری راه می رفت که درخت انجیری دید. جلو رفت تا میوه ای از درخت بکند اما روی درخت هیچ میوه ای نبود. او به درخت نگاهی انداخت و گفت: «تو دیگر هرگز بار نخواهی داد.» دقت کنید! مسیح با یک درخت حرف زد. مردم با ایمان با موانع زندگیشان حرف می زنند. وقتی پیامبر از درخت دور شد، به نظر نمی رسید هیچ اتفاقی افتاده باشد. درخت مثل قبل سبز و سالم بود. مطمئنم برخی از مریدانش زیر لب گفتند: «دعایش نگرفت. حتما قدرتش را از دست داده. او گفت که درخت مرده اما نمرده است.» آنچه آنها نفهمیدند چیزی بود که در زیر زمین اتفاق افتاد. همان لحظه که پیامبر با درخت حرف زد، اتفاقی در ریشه درخت افتاد. زندگی درخت تمام شد. وقتی مدتی بعد گذر مریدان پیامبر به آن شهر افتاد، با تعجب کنار درخت ایستادند. دیدند که درخت کاملاً خشک شده و مرده است. درست به همین ترتیب، وقتی شما با کوه های زندگیتان حرف می زنید، چیزی اتفاق می افتد. در قلمروی



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

نادیدنی ها نیروهای ملکوتی دست به کار می شوند. خداوند فرشتگانش را به سوی شما گسیل می دارد. با مشکلاتتان می جنگد. الطافش را روانه می سازد. آدمهای بد را از سر راهتان بر می دارد. شفا عطا می کند. فرصتی برایتان مهیا می کند. پیروزی نصیبتان می کند.

ممکن است تا مدتی متوجه آنچه خدا برایتان انجام داده نشوید. کوه ممکن است مثل گذشته بزرگ، استوار و قدرتمند به نظر برسد. اما اگر ایمان خود را حفظ کنید، مدام با کوه زندگیتان حرف بزنید، و به او اعلام کنید که از سر راهتان کنار برود و به خودتان اعلام کنید که سالم، متبرک و پیروزید، ناگهان یک روز می بینید که کوه از بین رفته است.

خداوند با قدرت فوق العاده اش کاری برای شما می کند که شما نمی توانستید برای خودتان انجام دهید. این همان اتفاقی است که برای مادرم افتاد. در سال ۱۹۸۱ سرطان پیشرفته ای را در او تشخیص دادند. او بیست و یک روز در بیمارستان ماند و بعد به خانه آمد. به محض ورود به خانه، همراه با پدرم به اتاق خواب رفتند و زانو زدند. آنها نه تنها برای شفای مادر به درگاه خدا دعا کردند، با خود بیماری سرطان هم حرف



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

زدند و به او دستور دادند از بدن مادر خارج شود.

زمانی برای دعا کردن وجود دارد، اما زمانی هم برای صحبت کردن وجود دارد. در این زمان، شما درباره کوه ها دعا نمی کنید بلکه با آنها حرف می زنید. اعلام می کنید که از زندگیتان بروند. آن پیامبر برای درخت انجیر دعا نکرد. او گفت: «خب، من ایمان دارم که این درخت میوه نخواهد داد.» او به درخت دستور داد دیگر بار ندهد.

شما باید اعلام کنید که کوه ها کنار بروند. این کوه ها ممکن است بیماری، افسردگی، دعوا یا یک جدایی در خانواده تان باشند. به هر کوه اعلام کنید: «کنار برو» و آنگاه می بینید که آنچه گفته اید عملی می شود.

نکته کلیدی اینجا است: کوه های زندگیتان به صدای شما پاسخ می دهند. من می توانم تمام روز با شما از ایمان حرف بزنم. دوستانتان می توانند با استناد به کلام الهی آرامتان کنند. شما می توانید به یک موسیقی خوب گوش کنید و با شنیدن آن الهام بگیرید و دلگرم شوید. همه این ها مهم است، همه این ها خوب است.

اما کوه زندگی شما فقط به صدای شما پاسخ می دهد. وقتی شما با ایمان کامل اعلام کنید: «ای بیماری، ای اعتیاد، ای افسردگی، از زندگی من بیرون برو. تو باید





## کتاب آرامش در پرتو ایمان

بروی»، نیروهای ملکوتی توجهشان به شما جلب می شود.

داود(ع) با کوه زندگی اش که همان دشمنش بود، سخن گفت. داود به چشمان جالوت نگاه کرد و گفت: «تو با شمشیر و سپر به جنگ من آمده ای اما من به نام خدا به مخالفت با تو بر می خیزم.»

او به کوه زندگی اش اعلام کرد: «جالوت، خداوند تو را امروز در دستان من قرار خواهد داد. من تو را شکست خواهم داد و سرت را خوراک پرندگان آسمان خواهم کرد. ممکن است بزرگ باشی اما خدای من بزرگتر است. خدا به من وعده داده که اگر من با کوه حرف بزنم، از سر راهم کنار خواهد رفت.»

ممکن است احساس کنید موانع زیادی میان شما و آرزوهای خدادادیتان وجود دارد. شما دقیقا همان جایی ایستاده اید که داود نبی ایستاده بود. فقط دعا کردن کافی نیست. باور به اینکه بهتر خواهید شد کافی نیست. الآن بیشتر از همیشه باید اعلام کنید: «ای کوه قرض، ای کوه اعتیاد، ای کوه افسردگی، شاید همه چیز تمام شده به نظر برسد، اما من اینجا هستم تا خطاری به تو بدهم. این پایان کار نیست. تو نمی توانی مرا شکست بدهی. تو با سلاح های طبیعی به جنگ من آمده ای اما من با اسم



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

خدا به جنگ تو می آیم و می دانم که همه نیروهای ملکوتی به من توجه خواهند کرد. پس اعلام می کنم که بروی. من زندگی خواهم کرد و نخواهم مرد. من تقدیس شده ام نه نفرین. من پیروزم نه قربانی.»

وقتی با کوه زندگیمان حرف می زنیم نیروی فوق العاده ای آزاد می شود. ولی بیشتر اوقات به خداوند می گوییم که کوه هایمان خیلی بزرگند، در صورتی که باید به کوه ها بگوییم که خدایمان خیلی بزرگ است.

هرچه بیشتر درباره کوه حرف بزنید، ضعیف تر می شوید. شاید بگویید: «بین جوئل، این بیماری یا این مشکل قانونی یا مشکل زندگی مشترکم اصلا کم تر نشده است.» وقتی اینگونه حرف می زنید، تنها اتفاقی که می افتد این است که ایمانتان ضعیف تر می شود و انرژیات تحلیل می رود. صحبت کردن درباره کوه را متوقف کنید و با خود کوه صحبت کنید.

همانطور که داود نبی به جالوت اعلام کرد، شما هم به بیماری سرطان، اعتیاد یا درگیری های مالیتان اعلام کنید: «تو را شکست خواهم داد.»

در ابتدای کتاب مقدس بر این اصل تأکید شده است. در سفر پیدایش آمده است



که در ابتدا زمین خالی و بی شکل بود. همه جا را تاریکی فرا گرفته بود. آیا جالب نیست که اوضاع آنجا به خاطر حضور خداوند تغییری نکرد؟ اوضاع جهان بهتر نشد چون خدا با خود می گفت: «ای کاش جهانی داشتم که همه چیز در آن منظم بود.» هیچ اتفاقی نیفتاد تا اینکه خداوند سخن گفت. او به تاریکی اعلام کرد: «بگذار نور بیاید.» به کلمه «بگذار» توجه کنید. این کلمه نشان می دهد که چیزی سد راه است. اگر بگوییم: «دستم را رها کن»، به این معنی است که یا دستم در دستان شماست یا دستان را مقابل دستم گرفته اید. خداوند در اوج تاریکی و در مقابل موانع، اعلام کرد: «بگذار نور بیاید.»

در برهه های سخت زندگیتان که همه چشم اندازها تیره و تار است، باید با اوضاع خود از نور حرف بزنید. یک روز که به کلیسا رفته بودم، مردی برایم تعریف می کرد که در حرفه اش، طراحی گرافیک، به شدت با مشکل روبرو شده بود. مشتری های اصلی اش را از دست داده و گریز از ورشکستگی غیر ممکن بود. او تمام شکست هایش را با جزئیات کامل برایم تعریف کرد، اینکه شرایطش چقدر سخت و غیر ممکن به نظر می رسید. خیلی خوب درباره مشکلش حرف می زد.



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

آنچه را با او گفتم به شما هم می گویم. شما باید در اوج تاریکی، نور را فرا بخوانید. تمام آن روز آن مرد را تشویق کردم که بگوید: «من متبرکم. لطف الهی این اوضاع را عوض می کند. لطف الهی مشتریان جدیدی را به سویم می فرستد. قرض ها و کمبود ها در زندگی ام باقی نمی مانند. به آن کوه ها دستور می دهم از سر راهم کنار بروند.» شش ماه بعد دوباره آن مرد را دیدم. اما این بار بسیار خوشحال بود. به من گفت: «جوئل، آنچه را گفته بودی انجام دادم. لطف الهی را اعلام کردم، با کوه ها صحبت کردم و در اوج تاریکی، نور را فراخواندم.»

در سخت ترین اوضاع، که دیگر به نظر می رسید کاملاً در حرفه اش به بن بست خورده است، ناگهان از شرکتی که تا آن موقع با آنها کار نکرده بود، با او تماس گرفتند. از او خواستند برایشان برنامه یک سخنرانی را آماده کند و او هم به خوبی از پس آن کار برآمد. شرکت هم او را استخدام کرد تا کارهای گرافیکیشان را انجام دهد. حالا، همین یک شرکت که مشتری کارهای آن مرد شده است، بیشتر از تمام مشتریان سابقش برای او سودآور است.

آنچه می گویم، این است: من باور دارم که اگر او ایمانش را به مرحله عمل نمی



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

گذاشت و با کوه های زندگی اش حرف نمی زد، هنوز هم کماکان داشت تقلا می کرد، و حتی ممکن بود کاملاً در حرفه اش شکست بخورد.

بگذارید از شما بپرسم: آیا کوه ها سد راهتان شده اند؟ آیا چیزی وجود دارد که شما را از رسیدن به بهترین اوضاع کاری و روابط اجتماعی و سلامتی باز دارد؟ ممکن است ذهنتان بگوید کوهی که الآن در زندگیتان وجود دارد دائمی است و هرگز از جایش تکان نخواهد خورد. از شما می خواهیم که با آن کوه حرف بزنید. به قدر کافی برایش دعا کرده اید. حالا زمان آن است که اعلام کنید: «ای کوه، تو دیگر از بین رفته ای. نمی توانی مرا شکست بدهی. من در این اوضاع از لطف الهی صحبت می کنم.»

یادتان باشد که کوه زندگیتان به صدایتان پاسخ خواهد داد. هیچ صدایی قدرتمندتر از صدای خودتان نیست که پیروزی ای را در زندگیتان اعلام کند. ممکن است مدت ها درباره کوه حرف زده باشید اما شما باید با خود کوه صحبت کنید. برخیزید و به بیماری، به کشمکشی که درگیرش هستید یا به افسردگیتان اعلام کنید: «برو کنار. تو دیگر از بین رفته ای.»

اگر این کار را انجام دهید، بر موانع پیروز می شوید. شما بر موانعی پیروز می



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

شوید که روزی دائمی به نظر می رسیدند. شما به آرزوهایی دست می یابید که روزی غیر ممکن تصور می شدند.

حالا اعلامیه نهایی را با من بخوانید :

«من ایمان دارم که در سایه برکات خداوند متعال گام بر می دارم. من سرشار از

خردمندی ام. انتخاب هایم صحیحند. راهم مشخص است.

«من ایمان دارم که با خلاقیت، با ایده های خوب، با انگیزه، با قدرت و با توانایی

متبرک شده ام.

«من ایمان دارم که با نعمت سلامتی، خانواده خوب، دوستانی خوب و عمری

طولانی متبرک شده ام.

«من ایمان دارم که با برخورداری از ترفیع کاری، موفقیت، قلبی مطیع و نگرشی

مثبت متبرک شده ام.

«من ایمان دارم که دست به هر کاری بزنم با موفقیت روبرو می شوم. من چه در

شهر باشم و چه در روستا، هر جا که بروم و از هر جا که بیایم، متبرک شده ام.

«من ایمان دارم که قرض می دهم، قرض نمی گیرم. من بالا خواهم بود نه پایین.



## کتاب آرامش در پرتو ایمان

«من ایمان دارم که هر کلمه منفی و هر ناسزایی که به من گفته شده، به نام خداوند بی اثر شده است.

«من ایمان دارم که موضوعات منفی ای که در خانواده ام حتی از نسل ها قبل وجود داشته، دیگر هیچ تأثیری بر من ندارند.

«من ایمان دارم که از همین امروز، احساسی تازه از آزادی، خوشبختی و رضایتمندی را تجربه خواهم کرد.

«من ایمان دارم که متبرک شده ام!»

ایمان دارم که همه چیز در قلمروی معنوی است. نفرین ها بی اثر و نعمت ها به سمتم روانه شده اند. انتظار اتفاقات خوب را داشته باشید. یاد بگیرید این کلمات متبرک را به طور مداوم درباره خود، فرزندان، اوضاع اقتصادی، سلامتی و آینده تان به کار ببندید.

اگر از کلماتتان برای اعلام پیروزی و نه برای شکست استفاده کنید، خواهید دید که خداوند چه کارهای شگفت انگیزی برایتان انجام می دهد، و من باور دارم که از زندگی سرشار از فراوانی و ایمانی برخوردار خواهید شد که پروردگار برایتان از قبل



آماده کرده است.

.....

شاید شما الآن در برهه سختی از زندگیتان قرار گرفته باشید، اما اجازه دهید شما را به چالش بکشم. از کلمات نه برای توصیف موقعیت تان، بلکه برای تغییر آن استفاده کنید. از این کتاب به عنوان راهنمایی روزانه در جهت اعلام پیروزیتان استفاده کنید. سلامتی را اعلام کنید. خوبی را اعلام کنید. فراوانی را اعلام کنید. با آنچه می گوئید به سرنوشت خود جان می بخشید.

(از متن کتاب)

.....



# حکمت کهن

آموزش علوم باطنی و ماوراء ، علوم غریبه ، فراروانشناسی ، موفقیت و توسعه فردی ، طب مکمل ، آموزه های راز قانون جاذبه



<https://metafn.ir>



[https://t.me/MetaFN\\_499](https://t.me/MetaFN_499)



[https://instagram.com/metafn\\_499](https://instagram.com/metafn_499)



<https://facebook.com/metafn.499>



[https://aparat.com/MetaFN\\_499](https://aparat.com/MetaFN_499)



[https://cloob.com/name/metafn\\_499](https://cloob.com/name/metafn_499)



<https://metafn.ir>

<http://metafn.blog.ir>



Instagram



ما را در اینستاگرام دنبال کنید  
[https://instagram.com/metafn\\_499](https://instagram.com/metafn_499)

به صفحه

تلگرام ما

پیوندید



حکمت کهن  
[https://telegram.me/MetaFN\\_499](https://telegram.me/MetaFN_499)

@MetaFN\_499



کامل ما را در آپارات دنبال کنید

